

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الغدیر همراه

جلد چہارم

(نقد و تحلیل منکران غدیر)

مؤلف:

علامہ عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمہ

سید ابراہیم سید علوی



انتشارات بنا

سرشناسه	: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹
عنوان قراردادی	: الغدير فی الکتاب و السنه و الادب. فرسی. برگزیده.
عنوان و نام پدیدآور	: الغدير همراه / مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری	: ۱۲۱ ص. ۴۸۰۰۰ ریال
شابک	: ۸-۰۳۳-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۴.
وضعیت فهرست‌نویسی: فنیبا	
یادداشت	: کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدير» اثر عبدالحسین امینی است.
مندرجات	: واقعه غدیر
موضوع	: علی بن ابی طالب علیه‌السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت
موضوع	: غدیر خم
شناسه افزوده	: سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ - مترجم
ردمبندی کنگره	: BP ۲۲۳/۵۴ الف ۸ غ ۴۰۴۲۱۴۶ ۱۳۹۳
ردمبندی دیویی	: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتبشناسی ملی	: ۲۵۷۳۴۴۱



انتشارات نبأ

الغدير همراه (جلد ۴)

نقد و تحلیل منکران غدیر

علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فخاری

حروفچینی و صفحه‌آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۴۸۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۸-۰۳۳-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸

فهرست

مقدمه.....	۵
پیشاهنگ سخن.....	۷
نقد و تحلیل و ردّ نظرات ضالّه جاهلیت.....	۹
عربده‌های جاهلیّت نخست.....	۹
ای مادر! برایش گریه کن و به عزایش بنشین.....	۱۱
دفاع از زید شهید.....	۱۴
اول: کتاب عقدالفرید.....	۱۶
علّامه امینی:.....	۱۷
یک دروغ خنده‌آور.....	۱۹
دوّم کتاب «الانتصار».....	۲۱
سوّم: «کتاب الفرق بین الفرق».....	۲۱
چهارم: «کتاب الفضل فی الملل و النحل».....	۲۳
۱. رافضیها مسلمان نیستند، آغاز پیدایش آنها بیست و پنج سال پس از رحلت پیامبر ﷺ است!.....	۲۳
۲. پیرامون علم علی علیه السلام و دیگر صحابه.....	۲۵
۳. تحریف کتاب.....	۲۶
۴. شیعیان ازدواج با نه زن را جایز و خوردن کلم پیچ «کرنب» را به زعم این‌که با خون حسین علیه السلام روئیده و بیشتر وجود نداشته است، حرام میدانند.....	۲۷
۵. تأخیر در بیعت ابی‌بکر.....	۲۸
۶. امامت و پیش‌نمازی زن با جنین در شکم.....	۲۸
۷. محبّت پیامبر دلیلی بر فضیلت.....	۲۹
۸. در تأویل آیه «ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً».....	۳۰
۹. اخوت و برادری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با علی علیه السلام.....	۳۱
۱۰. علم خدا.....	۳۴
۱۱. حدیث ردّ شمس.....	۳۴
متن حدیث:.....	۳۵
پنجم: ملل و نحل.....	۳۶
بخش اول:.....	۳۶
بخش دوّم:.....	۳۸
۸. ویژگی شیعه در نزد شهرستانی.....	۴۰

۴۲	ششم - منهاج السنه.....
۵۱	متن حدیث.....
۵۳	تشکیک در ایمان و عدالت.....
۵۴	تهمت به بزرگان شیعه.....
۵۴	تولای مرتدان.....
۵۴	نزول سوره هل اتی.....
۵۵	اجر رسالت.....
۵۶	حدیث «مؤاخات».....
۵۷	حدیث «تحریم ذریه فاطمه بر آتش».....
۵۷	پیرامون حدیث «علی مع الحق ...».....
۶۰	حدیث «خشم و رضای فاطمه».....
۶۱	حدیث «علی فاروق امت است».....
۶۳	درباره جمل و صفین.....
۶۷	حدیث جامع نبوی.....
۶۸	اما ده فضیلت علی (علیه السلام).....
۶۸	اینک نظری و گذری.....
۷۰	حدیث سدا لا بواب.....
۷۲	هفتم - البدايه و النهايه.....
۷۳	۲. درباره حدیث طیر (پرنده).....
۷۳	۳. علی (علیه السلام) ساقی کوثر.....
۷۴	۴. ابن کثیر و اولین اسلام آور بودن علی (علیه السلام).....
۷۵	۵. آیه پنجاه و پنجم مانده.....
۷۶	۶. ابن کثیر و حدیث اعلام برائت از مشرکان توسط علی (علیه السلام).....
۷۷	۷. حدیثی درباره علی (علیه السلام).....
۷۸	۸. خرافه شتر دو کوهان (خراسانی).....
۷۹	هشتم - محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه.....
۹۰	نهم - السنّه و الشیعه.....
۹۵	کتاب اربعه شیعه.....
۹۵	مسئله توقیع.....
۹۷	دهم - الصراع بین الاسلام و الوثنیه.....
۱۱۰	کتاب های فجر الاسلام، ضحی الاسلام و ظهر الاسلام.....
۱۱۰	شماره های ۱۱، ۱۲، ۱۳.....
۱۱۲	چهاردهم - الجوله فی ربوع الشرق الادنى.....
۱۱۴	پانزدهم - عقیده شیعه.....
۱۱۵	شانزدهم - الوشیعه در نقد عقاید شیعه.....
۱۱۷	پندی نیکو.....

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

همهٔ حمد و سپاس برای خداوند است در برابر معرفت و شناختی که ما را از آن بهره‌مند ساخته و سپاس‌گویی خود را به ما الهام بخشیده و درهائی از علم و آگاهی را از ربوبیت خویش برای ما گشوده است.

سپاس او را سزد که ما را به اخلاص در توحید ره نموده و ما را از بدبینی، نفاق و اختلاف و شک و تردید در امر خود، دورمان داشته است و به وجود سرور رسولان صلی الله علیه و آله بر ما احسان فرموده و با ثقلین، آن دو جانشین پیامبرش: کتاب عزیز و عترت پاک - سلام بر آنان - ما را گرامی داشته است و ما را در گام‌های پیوسته در به صلاح و سامان آوردن جامعه، بهره‌ای سعادتبخش عنایت کرده است. در خدمت به انسان‌ها پیشاپیش آنان، راهبران دانش و فضیلت، توفیق عطا فرموده است و در حرکت در جاده‌های حق و حقیقت، و پیشرفت در

آنها، گام‌های ما را استوار و در تلاش برای حفظ نامه‌ها و میراث و حفظ آثار عزم ما را پیوسته و دنباله‌دار قرار داده است. ما از درگاه او ثبات و پایداری می‌طلبیم و خواهان آن هستیم که سخنی جز از استواری به زبان نیاوریم و خدا ولیّ و عطاکننده توفیق است و مولی و سرپرستی خوب و بهترین یاری‌رسان است.

الأمینی

پیشاهنگ سخن

علامه امینی رحمته الله علیه پس از پرداختن به حدیث غدیر در ابعاد متن و سند و راوی و نقل سخنان مخالفین و برخی نقدهای فنی و پاسخ به آنها، یاد غدیریّه‌سرایان را از قرن نخست تا قرون حاضر گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل به شرح و بسط، پرداخته است.

از آن‌جا که بعضی شاعران غدیر، در ضمن اشعارشان به احادیث فضائل امیرالمؤمنین و اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده و به آن بهانه، مطالبی مطرح و سخنانی گفته‌اند، مؤلف محترم آستین همت بالا زده، آن کتاب‌ها و مندرجات آن‌ها را به نقد کشیده است. ایشان به مناسبت وجود شاعران و نویسندگانی با انصاف از مسیحیان و غیر مسلمان منظومه‌هایی آورده و آن‌ها را ستوده و در ضمن برخی خاورشناسان غربی و بعضی از غرب‌زدگان مسلمان روشن‌فکران را که به دنبال آن‌ها حرکت کرده و آثارشان را به زبان عربی ترجمه و افکار سلیم

نسل مسلمان تحصیل کرده را مشوب ساخته و بذر شک و تردید در جامعه اسلامی افشانده‌اند، افشا نموده است. علامه امینی رحمته الله علیه این بحث را پس از ذکر غدیریه و امق نصرانی^۱، تحت عناوینی پی گرفته است.

در جلد دوم و سوم غدیر، طلوع ولایت، غدیریه‌سرایانی را از جلد دوم عربی تا جلد یازدهم یکسره آوردیم. اینک در جلد چهارم از غدیر، طلوع ولایت، به پیگیری مباحث کلامی، تاریخی و تحلیل‌های علمی می‌پردازیم.

۱. رک: الغدیر، ۴/۳ و بعد.

نقد و تحلیل و ردّ نظرات ضاله جاهلیت

عربده‌های جاهلیّت نفست

«کسانی که پس از روشن شدن راه هدایت و رستگاری به گذشته خویش بازگشته‌اند، شیطان گمراهشان کرده و با آن‌ها همکاری نموده است.»^۱

انسان در مکتوبات برخی خاورشناسان در تاریخ اسلام، نشانه‌هایی از نزاکت و پاکی قلم و امانت در گفتار باز می‌یابد. اما کسانی هستند، بی‌خرد که سخن سبک و بی‌مغز گفته، و برابر آیه کریمه که فرمود: «آنان که گوش‌ها، دیده‌ها و دل‌هایشان هیچ سودی به آن‌ها نبخشیده که آیه‌های الهی را انکار کردند، آنچه به استهزاء گرفته بودند. آن‌ها را فرا گرفت.»^۲

گویا گرچه ابوجهل مرده، اما جهل و نادانی هنوز نمرده

۱. محمد، ۵۲.

۲. احقاف، ۲۶.

است؛ و با آن که ابولهب در ژرفای دوزخ سوخته و تباه شده، لیکن لهیب و شراره‌های ضلالت و گمراهی، هم چنان زبانه می‌کشد و طعمه می‌طلبد؛ گویا دنیا به عقب برگشته و از خورشید اسلام تنها آفتابی کم‌سو بازمانده است.

استاد دورمنگام کسی است که مردم خود را به جاهلیت نخست فراخوانده و به بازسازی تثلیث خرافی مسیحیت پرداخته و با تحریف اسلام و سوءتفسیر و برداشت غلط از قرآن کریم، می‌خواهد بگوید که اسلام همان مسیحیت است. او با دروغ بافی‌ها، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از مبشران مسیحیت نو- به تعبیر او- قلمداد می‌کند و در کتاب خود به مقدّسات اسلام می‌تازد و از حق و حقیقت فاصله می‌گیرد. او وقتی می‌بیند ندای اسلام در جهان، پیچیده و شرق و غرب دنیا را فرا گرفته و نور آن به همه نقاط رسیده و اروپاییان کتاب آسمانی اسلام را ارج می‌نهند و قانون اجتماعی و شریعت استوار آن را پاس می‌دارند و قوانین اسلامی آن را ثمربخش می‌بینند، بر آنان سخت آمده که آن سلطه گذشته را که در سایه قدرت قیصرها و کنیسه‌ها از آن بهره‌مند بوده‌اند، از دست بدهد. برایش دشوار است که ببیند خورشید اسلام شرق، در مغرب زمین می‌درخشد و اخلاقیات قرآن مجید، افکار غربیان با فرهنگ را تحت تأثیر قرار داده است.

برای او مشکل شده که در قلب اروپا، آوای قرآن بشنود، نه کتاب مقدس را.

بر او تحمل ناپذیر است که از زبان فلاسفه اروپایی بشنود که محمد صلی الله علیه و آله با عزمی راسخ با بت پرستی مبارزه کرد و در طول عمر لحظه‌ای نیاورد،^۱

یا دیگری بگوید که قرآن، قانون همگانی زندگانی است و باطل از پس و پیش به آن راه ندارد و برای همیشه زمان‌ها و مکان‌ها، شایسته پیروی است.^۲

از سوّمی نیز بشنود که قوانین اسلام بر پایه محکم و آیه-های روشن قرار دارد و پایان آن، آیه اکمال دین است.^۳

و همین‌ها تعصّب دورمنگام را برانگیخته و کتاب حیات محمد را نگاشته است و مدعی شده که محمد صلی الله علیه و آله تحت تاثیر مسیحیت قرار داشته و قرآن همان اصول مسیحیت است. او به مصحفی که حجاج بن یوسف ساخته، اعتماد کرده و شکاف میان مسلمانان و مسیحیان را فقط یک سوء تفاهم می‌داند و از این قماش یاوه‌ها و سخنان بی‌منطق.

ای مادر! برایش گریه کن و به عزایش بنشین

حالا بیایید از استاد محمد زعتر پیرسیم: انگیزه او در ترجمه کتاب حیات محمد به زبان عربی چیست؟ چه هدفی او را در کنار امیل دورمنگام قرار داده و هر دو در یک پوشش

۱. کلام کانت هانری دی کاستری.

۲. سخن مسیو سنایس.

۳. حرف دکتر نجیب ارعد نازی.

آمده‌اند؟ به نظر ما انگیزه‌های جاهلی و هواوهوس‌های اموی وجه مشترک این‌هاست.

برای زعیترا جالب آمده که امیل، اهل بیت پیامبر علیه السلام را مورد بی‌حرمتی قرار داده و به فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا اهانت و درباره‌ی علی مرتضی یاهوهایی بافته است. برخلاف واقع که در خانواده علی و زهرا صفا و عشق حاکم بوده، سخن از ناسازگاری‌ها به میان آورده و ژاژخایی کرده است و مطالبی که به وسیله آن‌ها، صفحات تاریخ را سیاه کرده است. ما امیل را مورد سرزنش قرار نمی‌دهیم، آن قدر که زعیترا را نکوهش می‌کنیم. چون او به آیین خود، هر چند باطل، خواسته خدمت کند، اما زعیترا که مدعی مسلمانی است، چرا؟ همه آنچه در کتاب «حیات محمد» آمده با تاریخ صحیح و آنچه امامیه به ان اتفاق نظر دارند، مابینت و مخالفت دارد.

آیا سخنان خارج از ادب او درباره فاطمه زهرا علیها السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود فاطمه حوریه‌ای است به صورت انسان هرگاه من شوق بهشت داشته باشم او را می‌بوسم.^۱ و ده‌ها حدیث دیگر^۲ سازگار تواند بود؟

و آیا ژاژخایی‌های او درباره علی علیه السلام و صمیمیت او با

۱. تاریخ بغداد، ۸۶/۵.

۲. صواعق، ۹۶؛ نزهة المجالس ۲۲۲/۲؛ مستدرک حاکم، ۱۶۱/۳؛ مطالب السؤل، ۷؛

اسعاف الراغبین، ۱۷۱ و غیر آن‌ها.

همسرش فاطمه چگونه با واقعیت تاریخی می‌سازد که ابوالاسود دوئلی در ابیاتی گفته:

اگر با سیمای ابوتراب روبه‌رو شوی، ماه چهارده شبه را بینی که بینندگان را به حیرت انداخته است.^۱

آیا وجدان پاک شما رفتاری را که نویسنده مزبور [خدا دهانش را بشکند] مدعی شده که علی علیه السلام سیلی به صورت فاطمه زده است، می‌پذیرد؟ مگر علی پا در جای رسول خدا نمی‌گذاشت و سخنان رسول الله ﷺ در گوشش طنین‌انداز نبود که فرمود: ای فاطمه خدا برای خشم تو به خشم آید و برای خشنودی تو، خشنود می‌شود و چندین حدیث دیگر.^۲ آیا در فراوانی مهر و محبت پیامبر ﷺ به علی علیه السلام سخن عایشه کافی نیست که گفت: پیامبر ﷺ می‌فرمود: ای عایشه!

علی محبوب‌ترین مردان نزد من و گرمی‌ترین است بر من. حق او را بشناس و منزلت او را گرمی بدار.^۳ و دهها حدیث دیگر و یا سخن «بریده» که گفت: از زنان محبوب‌ترین، نزد رسول خدا، فاطمه علیها السلام و از مردان علی علیه السلام بود.^۴

۱. تذکره السبط، ۱۰۴.

۲. فصول مهمه، ۱۵۰؛ نورالابصار، ۴۵ و جز آن‌ها.

۳. حافظ خجندی در ریاض ۱۶۱/۲؛ ذخائرالعقبی، ۶۲.

۴. احب الناس الی من الرجال علی.

ما اندکی از بسیاری یاوه‌های امیل را در مقایسه با تاریخ صحیح آوردیم، تعجب از عادل زعیتراست که خود را در ترجمه آن کتاب و تکرار یاوه‌های او معذور دانسته و می‌گوید که مجال حاشیه‌زنی نداشته است!

علامه امینی رحمته الله در یاد از حمدانی افوه، غدیریّه سرای اواخر قرن سوّم به تناسب این‌که او از پیروان و محبّان زید شهید بوده و بعضی از نویسندگان ضدّ شیعه به او زبان درازی کرده و شخصیت او را مورد هجوم قرار داده‌اند، تحت عنوان: «زید شهید و شیعه امامیه اثنی عشریّه» فصلی گشوده و از او دفاع جانانه‌ای به عمل آورده و پاسخ برخی ژاژخایان و یاوه‌سراها را داده است.

دفاع از زید شهید

زید، یکی از ظلم ستیزان و از پیشروان دانشمند اهل البیت است که به فضائل و کرامات آراسته است. شیعه درباره او از روزگاران نخست جز به قدسیّت و وارستگی، عقیده دیگر نداشته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از نسل حسین بن علی سیدالشهداء، فرزندی خروج می‌کند و در کوفه به قتل می‌رسد و بدنش در کناسه به دار آویخته شود، قبرش شکافته گردد و درهای آسمان به استقبال او گشوده شوند.^۱

۱. عیون اخبار الرضا، باب بیست و پنجم.

و امام صادق علیه السلام فرمود: زید، مردی مؤمن، عارف، دانشمند و راستگو بود و هرگاه در قیام خود موفق می شد وفا می کرد و می دانست مسئولیت امامت را به چه کسی بسپارد.^۱

علمای بزرگ شیعه مانند شیخ مفید و شهید اول و دیگران اتفاق نظر دارند که دامن زید از هر عیب و ننگ و افترا، مبرا و پاک بوده و دعوتش الهی و جهادش در راه خدا بوده است.

شاعران نامدار شیعه او را ثنا و رثا گفته اند مانند کمیت و سید حمیری و دیگران. خلاصه سخن آن که زید در نزد قاطبه شیعه، امامان اهل بیت، دانشمندان و شاعران و ادیبان، دارای مقامی قدسی بوده است.

پس سخن ابن تیمیه^۲ که می گوید: زید، رانده شده شیعه و مردی کافر و فاسق بود، مغرضانه و به دور از حقیقت است.

علامه امینی رحمته الله پس از دفاع از زید شهید و ردّ یاوه گویی های برخی نویسندگان درباره او، تحت عنوان «انتقاد و اصلاح» برخی کتاب ها و بعضی نویسندگان را مورد انتقاد قرار داده است: همانان که با دروغ و یاوه، بذر اختلاف افشاندند و امت یک پارچه مسلمان را پراکنده ساخته اند.

و تو هرگاه پس از حصول علم و آگاهی به دنبال سخنان هوس آلود آن ها باشی در آن صورت خود از ستمگران هستی.^۳

۱. رجال الکشی، ۱۸۴.

۲. منهاج السنه، ۱۲۶.

۳. بقره، ۵۴۱.

اول: کتاب عقدالفرید

خواننده در ابتدا می‌پندارد، کتاب عقدالفرید، کتابی ادبی است، نه مذهبی و دینی؛ و در آن نوعی نزاکت قلم می‌بیند. اما هنگام مطالعه ملاحظه می‌کند که نویسنده آن، شهاب‌الدین ابن عبدربه مالکی، مردی هوس‌آلود و مهمل‌گو، همان دروغ‌پرداز گناهکار است.

علامه امینی رحمته الله ده کلام یاوه از او نقل و به نقد آن‌ها پرداخته است.

۱. رافضیان (شیعه) یهود این امتند، دوستی با رافضیان دوستی یهود است، رافضیان نماز مغرب را به تأخیر می‌اندازند، رافضیان به طلاق سوّم همانند یهود، عقیده ندارند، رافضیان برای زنان مثل یهود، عده قائل نیستند، یهودیان خون هر مسلمان را حلال می‌دانند؛ رافضی‌ها همانند یهود تورات را تحریف کرده‌اند، رافضیان نیز قرآن را تحریف کرده‌اند. یهود جبرئیل را دشمن می‌دارند و همچنانند رافضی‌ها، یهود گوشت شتر نمی‌خورند و هم چنین رافضی‌ها نیز گوشت شتر نمی‌خورند، و چندین حرف خنده‌آور دیگر.

در ردّ یاوه نخست، سخن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله کافی است که فرمود: یا علی تو و شیعیان تو در بهشتند.^۱ در روز قیامت تو و شیعیان وارد عرصه قیامت شوید درحالی‌که، خدا از شما

۱. تاریخ بغداد، ۲۸۹/۱۲.

راضی و شما مورد رضایت خدا هستید.^۱ و چندین حدیث دیگر که در بیان فضیلت علی علیه السلام و شیعیانش بیان شده است. **یاوه دوّم او:** محبّت رافضیان مانند محبت یهود است. یهود ملک و سلطنت را فقط در آل داود دانند و رافضی‌ها سلطنت و مکتب را تنها در آل علی بن ابی طالب می‌دانند.

علامه امینی:

اگر سخن شیعه مبنی بر حدیث متواتر ثقلین باشد، که بیست و اندی صحابه (به گفته ابن حجر)^۲ آن را حدیث مورد اتفاق و ثابت می‌دانند.

در این صورت شیعیان چه گناهی دارند که پیرو سخن پیامبرند؟

یاوه سوّم: در تأخیر نماز مغرب تا پیدایی ستارگان و چشمک زدن آن‌ها، در این جا لازم است این سؤال مطرح شود که آیا مسائل منسوب به یهود در کتاب «عقد الفرید» چقدر واقعیت دارد؟ آیا او رجوعی به فقه امامیه داشته است؟ و حدیث امام صادق علیه السلام را شنیده که فرمود: هر کس نماز مغرب را به تأخیر اندازد تا ستارگان در آسمان پیدا شوند و سوسو زنند، من از او بیزارم.^۳

۱. نهایه، این اثیر، ۲۷۶/۳.

۲. الصواعق المحرقة، ۱۳۶.

۳. رک: من لایحضره الفقیه، تهذیب‌الشیخ و ...

یاوه چهارم: می‌گویند که رافضیان، مانند یهودیان سه طلاق را بی اعتبار می‌دانند، باید گفت: در مورد سه طلاق، شیعه تابع قرآن کریم است^۱ و سه طلاقه کردن در یک مجلس، امری است که در مورد آن باید به کتب فقهی مراجعه کرد.

یاوه پنجم: شیعیان را همچون یهودیان قائل بر عده نمی‌دانند؛ که باید گفت: در خصوص نگه داشتن عده برای بانوان، شیعه برابر قرآن به آن عقیده دارد.^۲

یاوه ششم: در دروغ بودن تهمت حلال دانستن خون مسلمانان کافی است بدانید که شیعه شب و روز قرآن می‌خواند و به آن باور دارد و آن کتاب خدا قتل مؤمن را موجب کفر و ارتداد و قصاص می‌داند.

یاوه هفتم: شیعیان را مانند یهودیان، تحریف کننده قرآن بر می‌شمرد، که گفت: نسبت دادن تحریف قرآن به شیعه، دروغی است آشکار و شیعه قرآن را مصون از دستبرد تحریف‌گران می‌داند و اگر بخواهی معنای تحریف کتاب را بدانی به نمونه‌های نقل شده از کتاب منهاج السنه ابن تیمیّه رجوع کنید آن‌گاه می‌فهمید چه کسانی قرآن و آیات آن را تحریف و جابه‌جا کرده‌اند؟

۱. بقره ۲۲۹.

۲. ن.ک: بقره، ۲۳۴.

یاوه هشتم: درباره بغض شیعیان نسبت به جبرئیل و این که او اشتباه کرد وحی را به جای علی علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد! باید گفت آن مصداق دروغ شاخدار است و دامن شیعه از این تهمت و نسبت دروغ مبراست شگفتا! به جز برخی نویسندگان مصری که امروز هم آن یاوه را تکرار می کنند و میان مسلمانان ایجاد کینه و عداوت می کنند؛ چه کسی دیگر چنان ادعایی دارد؟!

یاوه نهم: شیعیان مانند یهودیان، گوشت شتر نمی خورند؛ باید گفت: هر مسلمانی که در شهرهای عراق و ایران و هر مرکز شیعه نشین برود قصابی ها را پر از گوشت شتر می بیند. پس این یاوه چیست؟

یک دروغ خنده آور

یاوه دهم: به نقل از جاحظ، شیخی تندخو و بداخلاق در کشتی نشسته بود. هرگاه سخن از شیعه به میان می آمد قیافه اش ترش می کرد و عصبانی می شد. پرسیدند تو از چه چیز شیعه بدت می آید در جواب گفت: از این حرف «شین» که در آن است مرا به یاد شرّ، شوم، شیطان و شغب (شر زیاد) شقا (رنج) شفار (نقصان و کاستی) شرر، شوک (خار) شکوی (گلایه) شهره (رسوایی) شتم (ناسزا و دشنام) شحّ (حرص و آز و بخل) می اندازد.

البته شیعه خردمندتر از آن است که در اثبات و یا ردّ یک فکر و عقیده به چنان یاوه‌گویی‌هایی دلخوش کند و در پاسخ آن شیخ بداخلاق بگوید: «و ان شیعه لا ابراهیم»^۱؛ و حرف اوّل واژه‌هایی چون: شریعت، شمس (خورشید) شروق (تابش) شعاع (هاله) شهد (عسل) شفاعت، شرف، شباب (جوانی) شکر، شهامت، شجاعت و شفق، حرف شین می‌باشد که کلمه‌هایی مبارکند یا همانند آن شیخ تندخو بگوید من از سنی به سبب حرف سین که مرا به یاد سام (مرگ) سئم (خستگی) سعر (آتش) سقر (دوزخ) سبی (اسارت) سقم (بیماری) سمّ (زهر) سموم (باد مهلک) سئود (بدی) سیئه (گناه) سهم (تیر) سهو، سرطان، سرقت، سفاهت، سفلگی، سخب (داد و فریاد) سخط (خشم) سخافت؛ سقط و سقوط، سلّ (بیماری) سماجت، می‌اندازد بدم می‌آید!

و هرگاه پس از حصول علم و آگاهی به دنبال خواهش‌های نفسانی آن‌ها باشی برای تو ولیّ، دوست و یاری‌کننده‌ای نخواهد بود.^۲

۱. صفات، ۸۳.

۲. بقره، ۱۲۰.

دوم کتاب «الانتصار»^۱

اگر این کتاب را که در ۱۷۳ صفحه و سرچشمه دروغ‌هاست دروغ‌نامه بنامی، خلاف نگفته‌ای. در جست‌وجوی صفحات، آن را مشحون از حرف‌های شگفت و دروغ زشت و زورگویی‌های خنک خواهی یافت. ما شما را به خواندن آن کتاب، حواله می‌دهیم که در مصر چاپ و منتشر شده. با مطالعه آن در خواهی یافت که حقد و کین در دل نویسنده موج می‌زده و چه طاماتی بافته است که روح شیعه امامیه از آن‌ها مبرا است؛ او گفته است: شیعیان خدا را دارای هیکل و شکل و شمایل می‌دانند که حرکت می‌کند و می‌ایستد و زوال می‌یابد و جابه‌جا می‌شود و می‌گوید به نظر شیعه یک زن در یک روز با یکصد مرد بدون استبراء و گذارندن عده می‌تواند طرف باشد.

جواب این دروغ‌ها و تهمت‌ها در لابلای مباحث، واضح خواهد شد.

سوم: «کتاب الفرق بین الفرق»^۲

این نویسنده در کمان تیرهای دروغین خود، از هیچ افترا و دروغی نسبت به شیعه فروگذار نکرده است. بر حسب ظاهر،

۱. تألیف ابوالحسن عبدالرحیم خیاط معتزلی.

۲. تألیف ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، متوفای ۴۲۹ هـ در ۳۵۵ صفحه.

آنچه او را به این گرداب هلاکت انداخته، پنداری است که در صفحه ۳۰۹ کتابش بیان شده است: «رافضی‌ها، پیشوایی در فقه و روایت و حدیث و لغت و نحو و استادی در سیره و تاریخ و پژوهشگری در تفسیر و تأویل ندارند و پیشوایان این علوم و معارف همگی از اهل سنت و جماعت هستند.» وی بر کشف این امر، خدا را سپاس گفته است! حتی او در این زمینه آینده‌نگری هم کرده است!

این در حالی است که، سرزمین او عراق و محیط زندگانی او بغداد، مملو از دانشمندان بزرگ شیعی در انواع علوم و دانش‌ها بوده است. دانشمندانی چون شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی و شریف رضی، نجاشی و کراجکی و ابویعلی و سالار دیلمی و امثال آنان.

ما در خلال مباحث یاوه‌های او را پاسخ گفته و پنبهٔ دروغ‌های او را زده‌ایم.

و هرگاه تو پس از آن که علم و آگاهی به تو رسید از خواهش‌های نفسانی آن‌ها پیروی کنی برایت از سوی خدا ولی و نگهدارنده وجود نخواهد داشت.^۱

چهارم: «کتاب الفصل فی الملل و النحل»^۱

کسی که درباره ملل و نحل و ادیان و مذاهب کتاب می نویسد، بیش از مورخان و نویسندگان دیگر باید پای بند راستی و امانت باشد، تا مبدا به کسی نسبتی ناروا و به دور از حقیقت داده یا آبروی فرد یا ملتی را با یک یا چند دروغ بر باد دهد.

اما ابن حزم گویی چنین التزامی نداشته، بلکه برعکس، برخلاف این رویه عمل کرده است. هدف او فراوان نشان دادن مذاهب و گرایش های کلامی و عقیدتی است. او تنها به کثرت مذاهب و نحله ها می اندیشد و بس، هر که باشد و هر چه باشد. او در این کتاب چندین تهمت ناروا به شیعه زده و علامه امینی رحمته الله علیه آن ها را نقل کرده و پاسخ داده است و اینک گزاره ای مختصر:

۱. رافضی ها مسلمان نیستند، آغاز پیدایش آن ها بیست

و پنج سال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است!

جواب: به حقیقت سوگند! از این سخنان رکیک و گزنده و آزاردهنده، عرق شرم بر جبین انسانیت می نشیند و اگر اندلسی ظاهری، وجدان انسانی داشت، حیا می کرد که این سخن را بر زبان آورد لیکن ...

در شگفتم که او چگونه مردمانی را که رو به قبله فرائض

۱. تألیف ابن حزم ظاهری اندلسی، متوفای ۴۵۶ هـ

به جا می‌آوردند و شهادتین بر زبان جاری می‌سازند و قرآن می‌خوانند و بدان عاملند و از پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله پیروی می‌کنند و کتاب‌هایشان در زمینه عقاید و احکام دنیا را پر کرده است، نامسلمان می‌خواند؟!!

او چطور چنان حکم قطعی صادر می‌کند در حالی که، هزاران شیعه از مشایخ سرشناسان سنت هستند و روایان حدیث در صحاح ششگانه و دیگر مسانید و سنن می‌باشند. آنگاه علامه امینی رحمته الله علیه از نود و سه تن نام می‌برد،^۱ و می‌نویسد، اگر آنان نامسلمان باشند برای مجموعه‌های حدیثی اهل سنت: صحاح و مسانید و سنن چه اعتباری باقی می‌ماند؟ آری، او هم نیک می‌داند که آیین همه آنان، دین و توحید است و تنها گناه نابخشودنی‌شان این است که علی بن ابی طالب و فرزندان او را دوست و تولی دارند و اما کلام او که تشیع از بدعت‌های عبدالله بن سبا است در پاسخ آن، سخن محمد کرد علی دمشقی کافی است که گفته: این که تشیع، ابداع عبدالله بن سبا معروف به ابن سوداء باشد توهمی است نادرست و ناشی از ناآگاهی از مذهب تشیع می‌باشد. هر کس از منزلت این شخص (ابن سوداء) در نزد شیعه آگاه باشد و سخنان علمای آنان را درباره او که از وی و سخنانش تبرّی می‌جویند، بداند، باطل بودن آن نسبت را خواهد دانست.

۱. رک: المراجعات، شرف‌الدین عاملی ۱۰۴-۱۰۵.

۲. پیرامون علم علی علیه السلام و دیگر صحابه

ابن حزم می گوید: آن کس که علی علیه السلام را داناترین صحابه دانست، دروغ گفته است. آن گاه درباره علم ابی بکر و علم عمر داد سخن داده، و ادعا کرده دانش آن ها چند برابر دانش علی علیه السلام بوده است.

جواب: علامه امینی رحمته الله فرمود: من نمی دانم به حال این مرد که جاهلانه سخن گفته بخندم یا بگیرم که چنان سخن احمقانه ای گفته یا او را به سخره بگیرم که مانند دلشده و کم خرد و گمراه، سخن گفته است؟ زیرا هیچ کس تردید ندارد که علم امیرالمؤمنین بر علم همه صحابه فزونی داشته و همه در مسائل و مشکلات قضایی و غیره به او رجوع می کردند. لیکن او در حل مشکل علمی و قضایی از احدی نمی پرسید و به احدی مراجعه نمی فرمود.

نخستین کسی که به اعلمیّت علی علیه السلام اعتراف کرده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است که به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: آیا راضی نیستی که تو را به همسری کسی در آورم که اولین اسلام آورنده و داناترین و دانشمندترین است؟^۱

آن گاه علامه رحمته الله دوازده حدیث نبوی در اعلمیّت علی علیه السلام از کتب معتبر حدیثی اهل سنت نقل کرده است. از

۱. المستدرک، حاکم، ۳؛ کنز العمال، ۱۳/۶.

جمله: داناترین فرد بعد از من علی بن ابی طالب است، یا فرمود: علی گنجور دانش من است و یا فرمود: داورترین و داناترین به امر قضاوت در میان امت من، علی است.^۱

و پس از پیامبر ﷺ عایشه به اعلمیت علی علیه السلام نسبت به سنت اقرار کرده، عمر نیز گفته است در میان ما علی داناترین فرد نسبت به قضاوت است و چند سخن دیگر که مشعر بر تقدم و اعلمیت علی علیه السلام بر دیگر صحابه است.^۲

۳. تحریف کتاب

ابن حزم مدعی شده که امامیه از قدیم و جدید به تحریف و دگرگونی قرآن معتقدند و می گویند چیزی به آن افزوده و چیزی از آن کاسته شده است.^۳

علامه امینی رحمه الله در پاسخ می گوید: کاش این نویسنده جسور به سند معتبری در تأیید گفتارش اشاره می کرد و تعیین می نمود چه کسی و در چه کتابی چنین مطالبی را آورده است؟

۱. مسند احمد، ۲۶/۵؛ مناقب، خوارزمی ۴۶؛ کفایة الطالب، کنجی، ۷۰ و ۹۳؛ کشف الخفاء ۲۰۴/۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۴۴۸/۲؛ مصباح الظلام ۵۶/۲؛ بغیة الوعاء، ۴۲۷؛ مطالب السؤول، ۲۳؛ حلیة الاولیاء ۶۶/۱؛ اسنی المطالب، حافظ جزری، ۱۴ و جز آن‌ها.
۲. الریاض النضره ۹۳/۲؛ تاریخ الخلفاء، ۱۱۵؛ طبقات ابن سعد، ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱؛ تاریخ ابن کثیر، ۳۵۹/۷؛ تفسیر نیشابوری در سورة الاحقاف؛ مطالب السؤول، ۳۰؛ تذکره سبط، ۸۷؛ مقتل خوارزمی ۲۵/۱؛ ارشاد الساری ۱۹۵/۳؛ فیض الغدیر، ۱۹۵/۴؛ الفتوحات الاسلامیه، ۳۰۶/۲؛ دهها منبع دیگر؛ رک: الغدیر بزرگ ۹۵/۳ - ۱۰۰.

خواننده متبّع درمی‌یابد که در سر سلسله کهن علمای امامیه، شیخ صدوق در کتاب اعتقادات و شیخ مفید و شریف مرتضی علم‌الهدی که ابن‌حزم خود به عظمت شخصیت او اذعان دارد و شیخ طوسی در تبیان و امین‌الاسلام طبرسی در مجمع‌البیان همگی با قاطعیّت، تحریف را نفی کرده‌اند و احیاناً اگر سخن از تحریف به میان آمده مراد تأویل است نه زیادت و نقصان که خود ابن‌حزم و هم‌مسلكانش بدان معتقد هستند و متأسفانه شیعه را متّهم می‌سازند.

۴. شیعیان ازدواج با نه زن را جایز و خوردن کلم پیچ «کرنب» را به زعم این‌که با خون حسین علیه السلام روئیده و پیشتر وجود نداشته است، حرام می‌دانند.^۱

پاسخ: دوست داشتم این نویسنده قبل از این نسبت دروغ به شیعه، به فقه امامیه مراجعه می‌کرد تا بیابد که احدی از علمای آنان، بدون استثناء، چنین ازدواجی را مباح نشمرده و بیش از چهار زن را جایز نمی‌دانند. ازدواج با نه زن از خصائص پیامبر بوده و در آن اختلافی میان امامیه و فقهای عامه وجود ندارد.

چرا او حتی از یک نفر نام نبرده و به کتابی اشاره نکرده که ازدواج با نه زن را جایز شمرده باشد؟

۱. کرنب، چغندر، قنبط و کلم قمری و به قرینه رنگ خون، مراد چغندر و لبو است

ای کاش او درباره کلم پیچ «کرنب» چیزی نمی‌نوشت تا رسوا نمی‌شد؛ زیرا اگر او راهش به بلاد شیعه می‌افتاد، می‌دید که آنان، آن را کشت می‌کنند و آن را می‌پزند و همراه با برنج و گندم و بلغور می‌خورند و هیچ مطلبی از محدث، مورخ، لغت‌شناس، نقال و سبزی‌فروشی نقل نشده که گیاه کلم پیچ از خون حسین روییده است. اما چه باید کرد که ابن حزم از دروغ بافتن دست بردار نیست و هدف او فقط بدنام کردن شیعه است و بس.

۵. تأخیر در بیعت ابی‌بکر^۱

من پیرامون این موضوع نمی‌گردم و با این دروغ‌های آشکار روبه‌رو نمی‌شوم و با دجال‌بازی‌های ابن حزم خود را سرگرم نمی‌کنم و او را با استاد عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «علی بن ابی طالب» و می‌گذارم که در آن موضوع تحقیق جانانه کرده و حقیقت را ارائه داده است.^۲

۶. امامت و پیش‌نمازی زن با جنین در شکم

ابن حزم ادعا کرده که رافضیان امامت زن با جنین در شکم او را جایز می‌دانند.^۳

پاسخ: آیا به نظر شما این مرد هنگام نگارش این مطلب و

۱. الفصل، ۹۶-۹۷.

۲. رک: امام علی بن ابی طالب، ۲۲۵. این کتاب به فارسی ترجمه شده و در دسترس همگان قرار دارد.

۳. الفصل، ۴/۱۱۰.

سایر فتوای بدون مدرک و مأخذ، به کتابی از کتاب‌های شیعه در زمینه کلام و عقاید به خصوص مبحث امامت، رجوع کرده و اینگونه دروغ و یاوه بافته است؟ نه هرگز، حتی دیگر فرقه‌های شیعه غیر امامیه اثنی عشری هم چنین سخنی نگفته‌اند. ای کاش او منبع ارائه می‌داد و دلیل ذکر می‌کرد جز این که باید گفت:

«شیاطین به اولیاء و دوستان خود وحی می‌کنند.»^۱

۷. محبت پیامبر دلیلی بر فضیلت

ابن حزم می‌گوید: مهر پیامبر ﷺ نسبت به کسی فضیلتی برای او نیست؛ زیرا پیامبر عمومی خود را که کافر بود، دوست می‌داشت.^۲

پاسخ: پیامبر گرچه بر صله رحم و مهر و محبت تأکید دارد، اما کفر را مانع صله رحم می‌داند، هر چند خویشی نزدیک باشد.

به همین جهت پیامبر ﷺ عمومی خود، ابولهب را دشمن می‌داشت و با نزول سوره‌ای مستقل، از او برائت جست و نظایر این‌ها.

بنابراین اگر پیامبر خدا کسی را دوست می‌داشت، نشانه رسوخ ایمان در دل او بوده است. پیامبر ﷺ ابوطالب را

۱. انعام، ۱۲۱.

۲. همان، ۱۲۳ و ۱۲۴.

دوست می‌داشت و تاریخ صحیح از آنچه ابن‌حزم ادعا کرده خالی است.

هنگام وفات ابوطالب به سوگ نشست و به علی علیه السلام فرمود برود و ابوطالب را غسل و کفن و دفن کند و امیرالمؤمنین برایش مرثیه سرود.^۱

۸. در تأویل آیه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا»^۲

ابن‌حزم می‌گوید: رافضیان مدعی هستند که این آیه در شأن علی بن ابی‌طالب است و آن درست نیست و آیه بر عمومیت خود باقی است.^۳

پاسخ: ابن‌حزم پنداشته که تنها شیعه می‌گوید این آیه در شأن علی علیه السلام و اهل بیت نازل شده، غافل از این که جمع کثیری از پیشوایان تفسیر و حدیث چنان روایت کنند و اگر او نمی‌داند، مصیبتی است و اگر می‌داند و انکار می‌نماید مصیبت بزرگ‌تر است.

آنگاه علامه امینی رحمته الله نزول سوره «هل اتی» را در شأن اهل بیت از سی و چهار منبع و مؤلف نقل می‌کند، و در ادامه به متن جریان از قول ابن عباس اشاره می‌نماید: حسن و

۱. رک: اسنی المطالب، زینی دحلان و ما در این باره بحثی مستقل خواهیم داشت.

۲. سوره دهر، ۸.

۳. الفصل، ۴/۱۴۶.

حسین بیمار بودند پیامبر ﷺ همراه عده‌ای از یارانش به عیادت آمدند و برای شفای آن نور دیده‌ها پیشنهاد کردند که نذری به عمل آید. پس علی و فاطمه و فضّه نذر کردند اگر آن دو شفا یافتند سه روز روزه گیرند و آنان بهتر شدند. لیکن در خانه چیزی نبود. علی ﷺ از شمعون خیبری سه پیمانه جو قرض گرفت. فاطمه زهرا آن را آرد کرد و به تعداد اعضای خانواده پنج تکه نان پخت و آنان روزه گرفتند. روز اوّل هنگام افطار، بینوایی پشت درِ خانه ایستاد و گفت من مسلمان تهیدستی هستم، به من کمک کنید آن‌ها ایثار کردند. روز دوّم یتیمی و روز سوّم اسیری تقاضای کمک کرد و آنان طعام خود را دادند و سه روز چیزی نخوردند.

علی ﷺ نزد پیامبر ﷺ آمد و رسول خدا ضعف او را دید و به خانه آمد و فاطمه زهرا را هم ناتوان دید. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و هل اتی را بر پیامبر نازل کرد.^۱

۹. اخوت و برادری پیامبر ﷺ با علی ﷺ

ابن حزم گفته، رسول خدا ﷺ فرمود: من اگر کسی را به دوستی می‌گرفتم، ابوبکر را بر می‌گزیدم، چه او برادر و

۱. رک: عقدالفرید ۴۲/۳ و ۴۷؛ مستدرک حاکم و اسباب النزول واحدی و کشاف زمخشری و المناقب خوارزمی و تفسیر فخر رازی. مطالب السؤل و سبط ابن جوزی و ابن ابی‌الحدید معتزلی و گنجی شافعی در کفایة و بیضاوی و تفسیر خازن و فوائد السمتین و الاصابة ابن حجر و تفسیر روح‌البیان و نور الابصار شبلنجی و جز این‌ها...

مصاحب من است. مطلبی جز این صحیح نیست، و اما اخوت و برادری علی، جز با سهل بن حنیف صحیح نیست.

پاسخ: من درباره حدیثی که ابن حزم آن را صحیح پنداشته، سخن نمی‌گویم و در صحت آن خدشه وارد نمی‌کنم، آن‌گونه که عمر بن خطاب بر حدیث «کتف و دوات»، خدشه وارد کرده که هر دو حدیث در هنگام بیماری پیامبر ﷺ نقل شده است، چنان که در صحیحین آمده، و نیز کلام ابن ابی‌الحدید که او این حدیث را از ساخته‌های خانواده ابوبکر در مقابله با حدیث مؤاخات، می‌داند و آن‌ها جعل کرده‌اند.

حتی در توضیح مفاد آن، کلام ابن‌قتیبه را یاد نمی‌کنم که گفته مراد از اخوت با ابوبکر، اخوت اسلامی و همگانی است که از آیه «انما المؤمنون اخوه»^۱ آمده است؛ مانند روایتی که به عمر و زید و اسامه نیز «ای برادر» فرموده است. هم‌چنان که دوستی در آن حدیث دوستی ویژه نه دوستی عمومی است که در آیه «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ أَلَا الْمَتَّقِينَ»^۲ نیز آمده است.

برادری ویژه که به وحی و فرمان الهی صورت گرفت و براساس تجانس و تشابه اخلاقی و روحی انجام یافت، چنان برادری میان ابی‌بکر و عمر و میان عثمان و عبدالرحمن بن عوف

۱. هجرات، ۱۰.

۲. زخرف، ۶۷.

و بین طلحه و زبیر و...^۱ و بین فاطمه دختر رسول الله و ام سلمه و میان عایشه و زن ابی ایوب^۲، مطرح شد، رسول خدا ﷺ نیز علی را به آخر انداخت و فرمود: من تو را برای خود نگه داشتم تو برادر و وارث من، برادر و رفیق من در دنیا و آخرت هستی.

تعجب می‌کنم که ابن حزم چگونه جز حدیث خود را صحیح نمی‌داند و لاف می‌زند و دشمنی می‌ورزد. این‌گونه فریفتگی بی‌جا انسان را کور و کر می‌کند و این انسان تیره فکر و نادان، سدّ راه حقیقت می‌شود.^۳

برادری میان رسول خدا و علی بن ابی طالب، چیزی است مخصوص آنان و هر کس جز آن گوید لاف‌زنی کرده و دروغ بافته است.

آن‌گاه علامه امینی رحمته الله علیه پنجاه حدیث با ذکر منابع گوناگونی در این زمینه آورده و گوشزد می‌کند که سخنوران و شاعران فراوانی در اشعار و قصائدشان حدیث مؤاخات را زینت بخش آثار ادبی و کلامی خود ساخته‌اند. ما از آن همه حدیث یک حدیث را از باب تبرک می‌آوریم.

عباد بن عبدالله اسدی: علی علیه السلام فرمود: انا عبدالله و اخو رسول الله و انا الصديق الاكبر لا يقولها بعدى الا كاذب ... : من

۱. و ده‌ها تن از صحابه که نام برده شده.

۲. خصائص، نسائی، ۱۹.

۳. رک: الغدير ۱۱۱/۳ - ۱۲۵.

بنده خدا و برادر رسول خدایم صدیق اکبر منم، آن وصف را بعد از من جز دروغگو، برای خود ادعا نمی‌کند. من در هفت سالگی ایمان آوردم و هفت سال پیش از مردم نماز گزاردم.^۱

۱۰. علم خدا

ابن حزم گوید متکلمان شیعه مانند هشام بن حکم می‌گویند علم خدا حادث است و خدا در آغاز چیزی نمی‌دانسته، و سپس دانایی را کسب کرده است، و این کفر است و

پاسخ: شما این سخن یاوه و دروغ فاحش را در هیچ کتاب و اثری از متکلمان شیعی، اعم از نسخ خطی و چاپی نمی‌یابید. نخستین کسی که این نسبت دروغ را به هشام داد جاحظ بود که از قول نظام نقل کرده است. رای ابن قتیبه در مختلف‌الحديث صفحه ۵۹ و خطاط در الانتصار نیز همین است. آن‌ها از دشمنان سر سختند و کلامشان درباره هشام مسموع نیست. اینک بنگرید به کتاب «شافی ۱۲/» از سید مرتضی در دفاع از هشام که در سخن عادلانه و محققانه‌ای در جواب دیگر نسبت های ناروای ابن حزم درباره هشام بن حکم شیعی گفته است.

۱۱. حدیث ردّ شمس

شیعیان می‌گویند: خورشید دو بار برای علی بن ابی‌طالب علیه السلام برگشته است.^۲

۱. الغدير ۱۱/۳ - ۱۲۵، سيرة ابن سيدالتاس، ۱/ ۲۰۰ - ۲۰۳؛ تاريخ ابن عساکر ۲۰۱/۶ و دهها کتاب دیگر.

۲. الفصل، ۷۸/۲ و ۳/۵.

پاسخ: چه بسا خواننده این سخنان رکیک و گزنده و نیش‌دار ابن‌حزم، پندارد که حدیث ردّ‌الشمس از احادیث مخصوص شیعه است البته نزاکت کلام و ادب اخلاقی ما را از ناسزا‌گویی و فحاشی باز می‌دارد و با ابن‌حزم مقابله به مثل نمی‌کنیم. اما بدانید حدیث ردّ شمس را جمع بسیاری از حافظان گزارش کرده‌اند و علامه امینی رحمته الله از چهل و سه کتاب نام می‌برد. شب‌لنجی آن را از معجزات رسول خدا می‌شمارد و بوصیری در قصیده‌اش گوید:

خورشید با درخشش برای علی برگردانده شد تا نمازش را ادا کند و سپس برگشت و غروب کرد با آهنگی ناشی از درد جدایی که وصال، درمان آن است.

متن حدیث:

اسماء بنت عمیس: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در صهباء از سرزمین خیبر به‌جا آورد و علی را برای انجام کاری فرستاد. هنگامی که علی علیه السلام از انجام مأموریت بازگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ادای نماز عصر، سر به دامن علی نهاد و آرمید و علی علیه السلام تکان نخورد. خورشید غروب کرد و علی نماز عصر نخوانده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد و به درگاه الهی عرضه داشت: خدایا علی علیه السلام برای پیامبرش خویشتن‌داری کرد تا او استراحت کند. تو نیز خورشید را برای او برگردان تا نمازش را ادا نماید. خورشید برگشت و نور آن بر بالای کوه‌ها آشکار شد

و علی (علیه السلام) برخاست و وضو ساخت و نماز عصر خواند و آنگاه آفتاب غروب کرد.

«فردای قیامت خدا می داند که دروغگوی متکبر و مغرور، کیست؟»^۱

پنجم: ملل و نحل^۲

این کتاب، هر چند که در بدزبانی و بیهوده‌گویی و یاوه‌سرایی همانند کتاب ابن‌حزم نیست؛ اما در فرازهایی از آن، نظرهای ساختگی و دروغ‌های فراوان آمده که هیچ خواننده‌ای نمی‌تواند آن‌ها را نادیده انگارد و انتقاد نکند.

علامه امینی رحمته الله سخنان شهرستانی را در دو بخش به بوته نقد کشیده است. در بخش اوّل به نقد و پاسخ به دروغ‌هایی که به بزرگان متکلمان شیعه، درباره خدا تعالی، نسبت داده، پرداخته است و در بخش دوم یاوه‌سرایی‌های او را درباره شیعه و تاریخچه امامان، پاسخ داده است.

بخش اوّل:

۱. هشام‌بن حکم گوید: خدا جسمی است دارای ابعاد در هفت وجب خود، و در جای مخصوص و جهت خاصی قرار گرفته است!

۱. قمر، ۲۶.

۲. تألیف فیلسوف اشعری مذهب محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفای ۵۴۸.

۲. او [هشام] علی را خدای واجب‌الاطاعه می‌داند!

۳. هشان بن سالم خدای تعالی را به صورت انسانی می‌پندارد که در بالا خالی و در پایین پر است. او نوری است درخشان که پرتوافکنی می‌کند و دارای حواس پنجگانه و دست و پا و دیگر اعضا است. اما گوشت و خون نیست و نوری سیاه است! هشام با این که امامان را معصوم می‌دانسته، اما صدور گناه را از پیامبران مجاز می‌دانست!

۴. زرارة بن اعین می‌گوید، خدا پیش از پیدایش صفاتش؛ دانا، توانا، زنده، بصیر، مرید و گوینده نبوده است! ۵. محمد بن نعمان می‌گوید، خدا نوری است به شکل انسان، لیکن جسم نیست.

۶. یونس بن عبدالرحمن فرشتگان را حامل و عرش را حامل خداوند می‌پنداشته و او از شیعیان بوده و در این باره کتاب‌هایی نوشته است!

پاسخ: شهرستانی این عقیده‌های پوچ و باطل را به بزرگان شیعه نسبت می‌دهد. همانانی که قدم در جای پای امامانشان می‌گذارند و همانند سایه به دنبالشان در حرکت بودند. این مردان، عقیده‌ای را باور نمی‌کردند و دانشی را پخش و حکمتی را منتشر نمی‌ساختند و اظهار نظری نمی‌نمودند، مگر آن‌که از سرورانشان بر آن، دلیل و برهان و یا بیانی شافی و صریح و غیر قابل تردید، اقامه شده باشد.

وانگهی، تعریف و ستایش امامان از آن بزرگان در حد فراوان نقل شده و اگر آنان چنان می‌بودند که شهرستانی مدعی شده است، به افشاگری پرداخته و آنان را از خود دور می‌کردند؛ چنان‌که دربارهٔ غالیان و گمراهان نیز چنین کردند و آن‌ها را از اطراف خویش رانده و رسوایشان ساختند. غیر از امامان، این عالمان بزرگ شیعه‌اند که آن مردان فضیلت را ستوده و مقامشان را بزرگ دانسته‌اند.

از زمان‌های قدیم تاکنون فرقه‌هایی به نام‌های هشامیه، زراریه، یونسیه جز آن مورد پذیرش شیعه نبوده است. علمای شیعه مثل ابن عتائقی حلّی و شریف مرتضی علم‌الهدی و سید مرتضی رازی، این عقاید را نفی کرده‌اند و انتساب آن‌ها را به بزرگان شیعه، تهمت و افترا می‌دانند.

آیا کسی می‌تواند چنین عقاید واهی را نسبت به شیعه اثبات کند؟ نه هرگز؛ آیا چشم کسی و یا گوش کسی شنیده که یونس بن عبدالرحمان کتاب‌هایی در آن زمینه‌هایی که شهرستانی ادعا کرده دیده یا شنیده باشد؟ نه هرگز؛ حتی خود شهرستانی هم آن‌ها را ندیده و نشنیده، فقط یاوه بافته است. شگفت‌تر، دروغ پردازی او در تاریخ است بخوانید:

بخش دوم:

۷. شیعه، پس از وفات علی بن محمد، اختلاف کردند. عده‌ای به امامت جعفر بن علی معتقد شدند و جمعی امامت

حسن بن علی را پذیرفتند. گروه اول رئیسی داشتند به نام علی بن فلان طاحن که اهل کلام بود. او جعفر بن علی را تأیید کرد و مردم را به سوی او متمایل نمود و فارس بن حاتم بن ماهویه هم او را یاری کرد.

شهرستانی مدعی است که پیروان حسن را حماریه لقب دادند و یاوه‌هایی از این قبیل.

پاسخ علامه امینی: افراد گاهی به تئاتر و کاباره می‌روند تا چیزی ببینند یا بشنوند و بخندند. کتاب شهرستانی برای این مقصد مناسب‌تر است، جز این‌که شخص به جهالت شهرستانی می‌خندد و از سوی دیگر به گریه می‌افتد که می‌بیند در میان مسلمانان چه جرثومه‌هایی پیدا شده و بذر اختلاف و دشمنی افشانده‌اند.

اگر شهرستانی این مسائل را که به عنوان تاریخ به هم بافته و نمی‌داند، مصیبتی است و اگر می‌داند مصیبت بزرگ‌تری است.

کاش می‌دانستیم که شیعه در امامت بین حسن بن علی و جعفر بن علی چه وقت، اختلاف کرده‌اند؟ البته او پیش از وفات برادرش حسن بن علی دعوی امامت کرده است و کاش می‌دانستیم این علی بن فلان طحان کیست که جعفر را تأیید کرده؟ کی متولد شده و کی از دنیا رفته است؟ به اصطلاح عرب این «هی بن بی» آدمی خیالی و ذهنی، که بوده ما که نمی‌دانیم، شهرستانی هم نمی‌داند و ستاره‌شناس نیز، خبر ندارد!

آنان که پیروان حسن بن علی را حماریه خواندند کیستند؟ آری، اهل بیت پیامبر ﷺ همواره مورد حسد بودند و خود و شیعیانشان مورد بی‌احترامی و ناسزاگویی قرار گرفته‌اند، لیکن تاریخ از چنین لقب‌گذاری چیزی سراغ ندارد.

حسن بن فضال در زمان امام حسن عسکری نبوده تا مردم را به جعفر ارجاع دهد و هم چنین امام حسن دختری به نام فاطمه نداشته فقط این دروغ‌ها در کشکول شهرستانی یافت شده و بس.

۸. ویژگی شیعه در نزد شهرستانی

او مدّعی است که شیعیان به تناسخ و حلول و تشبیه معتقدند.^۱

پاسخ علّامه امینی: «آیا به شما خبر بدهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ آن‌ها بر هر لاف‌زن یاوه‌گوی گناهکار فرود می‌آیند و بیشتر آن‌ها دروغ گویند.»^۲

مجموعه عقاید شیعه در کتاب‌ها گردآوری شده و از نظر هیچ کس پوشیده نمی‌باشد. شما دست به هر کتابی بگذارید و از هر عالم شیعی پرسید و حتی از عوام شیعه پرس‌وجو کنید، از این سخنان بیهوده شهرستانی خبری نخواهید یافت. فقط خود شهرستانی و در قرون اخیر طه حسین است که این دروغ را بافته‌اند.

۱. ملل و نحل مطبوع در حاشیه الفصل ۵/۲

۲. شعراء، ۲۲۱.

بهترین بیان در هویت شهرستانی سخن محمد خوارزمی، هم عصر اوست، که یاقوت در معجم البلدان نقل کرده است. او می‌گوید.

اگر شهرستانی در مسائل عقیدتی خبط دماغ نداشت و ملحد نبود، پیشوایی می‌شد و ما از کثرت فضل و دانش او و فراوانی خردش در شگفت بودیم که با این وجود چگونه به چیزهایی گرایش داشت که دلیل معقول و منقول بر آن نیست. پناه می‌بریم به خدا از خواری و محرومیت از نور ایمان و سبب آن بوده که او از نور شریعت روی گردانده و به تاریکی‌های فلسفه مشغول شده است و میان ما و او گفت‌وگوها و بحث‌هایی بود.

شهرستانی در حمایت از مسلک‌های فلسفی و در دفاع از آن‌ها پافشاری زیادی می‌کرد و من در برخی جلسات وعظ او می‌رفتم هرگز نشنیدم او گفته باشد: خدا گفت، رسول الله گفت و حتی در مجالس او از مسائل شرعی، خبری نبود. خدا به حال او آگاه‌تر و داناتر است.^۱

«آیا دیدی آن کس را که هواوهوس خود را معبود خویش گرفت و او را آگاهانه گمراه ساخت و بر گوش و دل او مهر زد و بر روی دیده‌اش، پرده آویخت.

پس جز خدا چه کسی تواند او را هدایت کند. آیا بیاد نمی‌آورید؟»^۲

۱. معجم البلدان ۳۱۵/۵ و ۳۷۷/۳؛ دار صادر بیروت.

۲. جائیه، ۳۲.

ششم - منهاج السنه

اگر شما خواستید کتابی را بنگرید که برخلاف حقیقت نامش نام‌گذاری شده باشد، به کتاب «منهاج السنه» تألیف ابن تیمیه (م. ۷۲۸) مراجعه کنید! شایسته است این کتاب «منهاج البدعة» نام‌گذاری شود. این کتاب پر از دروغ، بدگویی، گمراهی، انکار مسلمات، تکفیر مسلمانان، تأیید اهل بدعت و عداوت اهل بیت وحی علیهم‌السلام است و به جز دجال بازی، وارونه نشان دادن حقایق، تحریف، برخوردهای وقیحانه همراه با ناسزاگویی، دشنام، تهمت و افترا چیزی دیگر نمی‌بینید.

علامه امینی رحمته‌الله بیست و سه نمونه از آن تهمت‌ها و دروغ را نقل و از کنار بسیاری بزرگوارانه گذشته است و آنچه جنبه تاریخی و کلامی داشته، به استناد منابع معتبر از دیدگاه اهل سنت، به بحث گذشته است.

در ابتدا بیست و چند یاوه او را اختصار مرور می‌کنیم و سپس پاسخ‌های علامه را به اختصار، یاد می‌کنیم.

یک - رافضی‌ها، عدد عشر (ده) را دوست ندارند و حتی ساختمان‌ها را با ده ستون نمی‌سازند و در آن‌ها ده تیرچه به کار نمی‌برند؛ زیرا عشره مبشره (ده تن بشارت داده شده) را جز علی بن ابی طالب، دشمن دارند و یاوه‌هایی از این قبیل.^۱

دو - رافضیان برای امام منتظر، جاهای خاص قرار داده و با مرکبی آماده، انتظار می‌کشند.

۱. منهاج السنه، ۹/۱ و ۱۴۳/۲؛ تألیف ابن تیمیه، متوفای در زندان مراکش به سال ۷۲۸ هـ.

سه- رافضیان میش سرخ موی را عایشه نامند که او حمیرا بوده و آن را آزار می‌دهند و موی تنش را می‌کنند و می‌پندارند که بدین وسیله عایشه را شکنجه می‌نمایند.

چهار- رافضیان پوستی را از روغن پر می‌کنند و آن را می‌شکافند و روغنش بیرون آورده می‌خورند و آن را رمز قرار داده‌اند که عمر را زده و خونش را می‌خورند.

پنج- رافضیان دو دراز گوش آسیا را ابوبکر و عمر می‌نامند و آن‌ها را آزار می‌دهند تا عذاب و شکنجه‌ای باشد برای آن دو.

شش- رافضیان گاهی نام‌های آن دو تن (خلیفه اول و دوم) را در زیر پاهای خود می‌نویسند. حتی یک وقت بعضی از حاکمان بر پای آن کس که چنان کرده بود چوب می‌زد و می‌گفت من ابوبکر و عمر را می‌زنم و هماره آن‌ها را خواهیم زد تا نابودشان کنم.

هفت- بعضی از رافضیان، سگانشان را ابوبکر و عمر خوانده و آن‌ها را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهند.

هشت- دروغ در میان رافضیان از همه طوائف اهل قبله، شایع‌تر است و بخاری از احدی از فقهای شیعه، با این‌که از نیکان بوده‌اند، حدیث روایت نکرده است.

نه- اصول دین در نزد امامیه مبنی بر چهار اصل: توحید، عدل، نبوت و امامت است.

ده- مساجد رافضیان (شیعه) بیشتر تعطیل است و در آن

نماز جمعه و جماعت برگزار نمی‌شود، در عوض شاهد و مقابرشان دایر و آباد است و در بزرگداشت آن‌ها می‌کوشند، در آن‌جا نماز می‌خوانند و مانند بت‌خانه‌ها پاس می‌دارند.

یازده- برخی از رافضیان مدعی‌اند که آیه پنجاه و پنج سوره مائده، در حق علی علیه‌السلام نزول یافته است اما به اتفاق دانایان حدیث، چنین چیزی دروغ است.

دوازده- رافضیان نمی‌توانند ایمان و عدالت علی علیه‌السلام و اهل بهشت بودن او را اثبات کنند؛ تا چه رسد به اثبات امامت و پیشوایی او، هرگاه چنان مقام را برای ابوبکر و عمر اثبات نکنند.^۱ سیزده- ابن تیمیّه، نصیرالدین طوسی و پیروان او و همه رافضیان را به ارتکاب انواع معاصی متهم و مورد اهانت قرار داده و ترک نماز و گناهان دیگر حتی در ماه رمضان را به آنان نسبت داده است.

چهارده- مرتدان و از دین برگشته‌هایی مثل مسیلمه کذاب مشهورترین دشمنان ابوبکر صدیق بوده‌اند، اما رافضیان آن‌ها را دوست دارند و گویند آن مرتدان، بر حق بوده‌اند و ابوبکر که با آنان جنگیده بر طریق باطل است.

پانزده- علامه حلّی مطالبی گفته که دلیل بر ناآگاهی اوست، مثل نزول «هل اتی» در شأن اهل بیت. در حالی که، آن مکی است و ازدواج علی و فاطمه در مدینه بوده و پس از هجرت^۲ اتفاق افتاده است.

۱. منهاج السنه ۱/۱۱، ۱۵، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱/۲ و ۱۴۵.

۲. همان کتاب، ۲/۹۹، ۱۰۲، ۱۷، ۱۹، ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۶۸ و ۱۷۰.

شانزده- علامه حلی، بر اساس آیه بیست و سوّم شورا، مودت اهل بیت را واجب دانسته و آن درست نیست.

هفده- ابن تیمیّه حدیث مؤاخاه و برادری رسول الله ﷺ را با علی علیه السلام جعلی و باطل دانسته و شگفتا!

هیجده- او با قاطعیت، حدیث «انّ فاطمه احصنت فرجها و فحرم الله ذریتها علی النار» را مردود می داند، و منتظر جواب باشید.

نوزده- ابن تیمیّه مدّعی است حدیث «علی مع الحق، و الحق مع علی، یدور معه حیث دار» بزرگترین دروغ هاست و احدی آن را از پیامبر ﷺ نقل نکرده است.

شما جواب علامه امینی رحمه الله را در صفحات بعد بخوانید و بر جهالت و دروغگویی و بی شرمی ابن تیمیّه خواستید بخندید و خواستید گریه کنید.

بیست- او حدیث «خشم و غضب خدا برای غضب فاطمه و رضای او رضای فاطمه است» دروغ قلمداد کرده و گفته است چنان حدیثی از پیامبر ﷺ نقل نشده است.^۱

بیست و یک- او حدیث فاروق بودن علی علیه السلام را انکار و ملاک بودن حب و بغض او را نفی می کند. همچنین در این گفتار عبدالله بن عمر که گفته: «در عهد پیامبر منافقان را جز از راه دشمنی با علی نمی شناختیم» نیز تردید ایجاد کرده و آن را فاقد سند معتبر می داند.

۱. همان کتاب، ۱۷۹/۲ و ۲۳۱ و ...

بیست و دو- ابن تیمیّه مدعی است جنگ‌های علی علیه السلام در جمل و صفین به امر رسول خدا نبوده، بلکه نظر شخص او بوده است.

بیست و سه- او حدیث‌های پرچم، پیام برائت، مباحله و دیگر احادیثی را که علامه حلی نقل کرده مورد تردید قرار می‌دهد.^۱ علامه امینی رحمته الله به همه آن یاوه‌ها پاسخ داده و ده منقبت و برتری برای علی علیه السلام اثبات می‌کند.

پاسخ‌های علامه امینی: شگفتا! آیا عجیب نیست کسی خود را شیخ الاسلام می‌نامد و چنین دروغ‌هایی رسوا و سخنانی بی‌پایه بگوید؟ او طوری حرف زده که گویا تحقیقی نو و فلسفه‌ای تازه کشف کرده و افسانه عشره ساخته و عجیب‌تر آن‌که او (ابن تیمیه) خود را به علم و فضیلت منسوب داشته اما ژاژخایی‌ها کرده و یاوه‌هایی بافته که گویا یک گوسفندچران بی‌بهره از دانش و حدیث، سخن می‌گوید؛ سخنانی همه دروغ و بی‌پایه و اساس. ابن تیمیه درباره شیعه چنان سخن می‌گوید که گویا از قومی منقرض شده که هیچ اثری از آنان باقی‌نمانده است، حرف می‌زند.

در حالی که، در روی زمین میلیون‌ها انسان شیعی در کشورها و شهرها با کتاب‌ها و آثارشان زندگی می‌کنند و شما اگر بکوشید؛ آیا افسانه «عشره» او را در کتابی از کتب

شیعی می‌یابید؟! آری، شیعه، شب و روز قرآن تلاوت می‌کند و در آن آمده است: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»^۱
«والفجر وليال عشر...»^۲

و چندین آیه دیگر. شیعه در هر جمعه دعای عشرات را می‌خواند و برای پیامبر ﷺ ده نام می‌شناسد و برای امام ده خصلت قائل، و معتقد است علی علیه السلام از پیامبر ده خصلت به ارث برده و شیعه علی به ده مورد بشارت داده شده است و بالاخره ده خصلت از مکارم اخلاق می‌باشد و ده‌ها نمونه دیگر که در کتاب‌های شیعه، سخن بر محور عدد ده به میان آمده است.

با این وجود، رقم ده و امثال آن به تنهایی خصوصیتی ندارد و دارای ارزش نمی‌باشد.

ما ترجیح می‌دهیم صفحات کتابمان را با ارائه این قبیل خرافه‌ها، سیاه نکنیم و به مصداق کریمه قرآن عمل نماییم که «و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراماً»^۳ و از کنار آن یاوه‌ها بزرگوارانه بگذریم، اما همه آن‌ها را نمی‌توان مسکوت گذاشت.

۱. انعام، ۱۶۰.

۲. فجر، ۲.

۳. فرقان، ۷۲.

ابن تیمیّه، شیعه را به دروغ‌گویی متّهم می‌کند^۱ و مدّعی می‌شود که اصحاب صحّاح به همین سبب، از قدمای شیعه، حدیث نقل نکرده‌اند درحالی‌که، شما در صحاح ششگانه روایت‌های فراوانی از شیعه، اعم از صحابه و تابعین می‌بینید.^۲ ابن تیمیه به صراحت می‌نویسد: اصول دین در نزد امامیه چهارتا است: توحید، عدل، نبوّت و امامت. و شیعه صفات را از خدا نفی می‌کنند و قرآن را مخلوق می‌دانند و در پوشش عدل، نبوّت و امامت شیعه صفات را از خدا نفی می‌کنند و قرآن را مخلوق می‌دانند و در پوشش عدل، قدرت خدا را منکرند و به رؤیت خدا در قیامت قائل نیستند.^۳ ناآگاهی او به این درجه است که اولاً: فرقی میان اصول دین و اصول مذهب نگذاشته ثانیاً: دو نفر شیعه هم یافت نشود که معاد را از اصول دین ندانند.

بلی اگر شیعه امامت را از اصول دین بشمرد به مفاد آیه پنجاه و پنج مائده و با تکیه بر جمله «والذین آمنو» که مراد، علی علیه السلام است، سخنی دور از حقیقت نگفته است، و در آیه

۱. منهاج السنه، ۱۵؛ متأسفانه این تیمیه ناسزا می‌گوید، تکفیر می‌کند و به شیعه بددهنی می‌کند و ابداً جانب ادب، امانت در نقل را پاس نمی‌دارد و عفت کلام را رعایت نمی‌کند. همین یاوه‌های او را در عصر نور دانش برخی قلم به مزدان مصری چاپ و منتشر می‌کنند و به جای دعوت به کلمه توحید و وحدت، امت مسلمان را پراکنده می‌سازند.

۲. رک: الغدير ۹۲/۳ - ۹۴.

۳. منهاج السنه ۲۳/۱.

اکمال دین، سوم از سوره مائده، خدای سبحان ولایت علی را کمال دین دانسته و این بدان معناست که امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اصول دین است و از سوی دیگر به نص آیه شصت و هفت مائده قصور در تبلیغ ولایت و امامت مولا علی علیه السلام کوتاهی در انجام رسالت تلقی شده است و چیزی که خارج از اصول دین باشد دارای چنین ویژگی نیز نباید باشد.^۱

قریب به همین مضمون است آنچه در تفسیر آیه تبلیغ گذشت.^۲

نکته دیگر این که اعمال انسان به صحت امامت و ولایت بستگی دارد و آن، شرط است. پس امامت فرع نیست، بلکه یکی از اصول دین است. خلیفه دوم شاید به همین جهت در مورد قضاوتی که علی علیه السلام بر یک اعرابی انجام داده و او راضی نبود گفت: ای بیچاره او مولای تو است و مولای هر مرد و زن مؤمن.^۳

و خلیفه در برابر اعتراضی که به وی شد گفت: او (علی علیه السلام) مولای من است.^۴ اما درباره صفات و مخلوق

۱. رک: الغدير ۵۲/۲

۲. رک: الغدير ۲۱۴/۱ - ۳۲۳ و ۳۰۱/۲ و ۳۰۲.

۳. فتوحات اسلامیه، ۳۰۷/۲.

۴. زرقانی، شرح مواهب، ۱۳؛ الغدير، ۳۸۲/۱.

بودن قرآن و دیگر مسائل کلامی، حق با شیعه است؛ زیرا نفی صفات زائد، محض توحید است و حادث بودن قرآن و نفی قدمت از آن لازمه توحید و مسئله رؤیت نیز چنین است.

آنچه ابن تیمیه درخصوص تعطیلی مساجد شیعه آورده است، کافی است چشم باز کرده و مسجدهای آباد و مفروش و دایر را ببیند و از نظر فقهی نیز حفظ طهارت و پاکیزگی آنها لازم است. سخن ابن تیمیه افترائی محض است.

ابن تیمیه مشاهد ائمه را به بتکده تشبیه کرده که نشان از کینه بی‌درمان او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام است. شیعیان در آن اماکن شریف خدا را می‌پرستند و با زیارت اولیای معصوم به خدا تقرب می‌جویند نه آنکه آنان را بپرستند و فرق میان این دو مقوله، بسیار است. کتاب «منسک الزیارة» از شیخ مفید در معنا و آداب زیارت است که عبادت خدا تلقی می‌شود و توهم او و خلط مناسک حج، ناشی از غرض‌ورزی او است. هیچ شیعه‌ای زیارت امامان را کافی نمی‌داند، هر چند برای آن زیارت، ثواب فراوان قائل باشد.

ابن تیمیه با کمال وقاحت می‌نویسد برخی کذابان آیه ۵۵ از سورة مائده را در شأن علی علیه‌السلام دانسته‌اند و آن به اجماع دانیان علم حدیث، دروغ است.^۱ او در آیه تطهیر و آیه اجر رسالت و

۱. منهاج السنه، ۱/۱۵۶.

مودت نزدیکان پیامبر و پیش‌تر در حدیث رد شمس تردید کرده است. علامه امینی رحمته الله علیه فقط درباره خاتم بخشی علی علیه السلام در حال رکوع نماز، شصت و شش منبع از حافظان آورده که همگی اتفاق دارند آیه، در شأن علی علیه السلام نازل شده است. علامه ادامه می‌دهد من نمی‌دانستم وقاحت این شخص به اندازه‌ای باشد که حقایق ثابت را مورد انکار قرار دهد و حدیثی را که امیرالمؤمنین، ابن عباس، ابوذر، عمار یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، ابورافع، انس بن مالک راویان آن هستند، بر حسب اجماع راویان جعلی پندارد. که اگر چنین باشد، اجماع‌های ادعایی او هیچکدام بهره‌ای از صدق و راستی ندارد.

متن حدیث

آن‌گاه علامه یک حدیث از آن همه را یاد می‌کند:
انس بن مالک می‌نویسد: سائلی وارد مسجد شد و گفت:
کیست به دارای وفادار قرض دهد و علی علیه السلام در حال رکوع بود و به سائل فهماند که انگشتی از دست من درآور. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، ای عمر واجب شد. عمر گفت: پدر و مادرم به فدایت باد، چه چیز واجب شد. فرمود: بهشت برای او واجب شد. به خدا سوگند، علی علیه السلام انگشتی از دست نیاورد مگر آن‌که خدا او را از هر گناه و خطا پاک فرمود. انس گفت: هیچ‌کس از مسجد بیرون نرفته بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را ابلاغ نمود:

﴿انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنو الذين يقيمون الصلوة و
يؤتون الزكاة و هم راعون.﴾

حسان بن ثابت اشعارى بدین مضمون سرود:

ای اباالحسن! روح و روانم فدای تو و هر که در راه
هدایت به سرعت و یا به آرامی گام می‌سپارد. آیا ستایش من
و دیگر دوستان ستایشگر، تباه شدنی است درحالی‌که ستایش
در کنار ذات خدا ضایع و تباه نیست. تو بودی ای بهترین
رکوع کنندگان که در حال رکوع انگشتی مبارک خود را
بخشیدی. جان‌ها به قربانت سرور و دادوستدکننده. خدا نیز
درباره تو آیه ولایت نازل کرد و آن را در کتاب محکم به ثبت
رسانید و بیان فرمود.

علامه امینی رحمته الله در پاسخ ابن تیمیه و ابن کثیر و دیگر
هم‌مسلمانان آن‌ها که جمع بودن «والذين آمنوا» را مایه اشکال
خود قرار داده‌اند، بیست مورد از آیات قرآنی را که به صورت
جمعند، لیکن مفسران مصداق آن‌ها را فرد دانسته‌اند، بر
شمرده و به منابع سخن اشاره کرده است.^۱

۱. تفسیر قرطبی ۲/۲۹۴؛ تاریخ ابن کثیر ۱/۴۳۴؛ تفسیر خازن ۱/۳۲۲ (۳۱۰)؛ الاصابه ۳/۵۴۹؛
اسدالغابه ۳/۱۱؛ تفسیر ابن کثیر ۱/۱۶۱؛ الریاض النضره ۱/۳۴؛ تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر
خازن ۱/۴۴۷؛ نوادرالاصول، حکیم ترمذی، ۱۵۷؛ الروض الاف ۲/۱۹۶ و صحیح بخاری و
صحیح مسلم و مسند احمد و جز آن‌ها.

تشکیک در ایمان و عدالت

عَلَّامَه اَمِینِی علیه السلام گوید: تا زنده هستی روزگار چیزهای شگفت‌آوری به تو نشان می‌دهد. مگر در اثبات عدالت علی علیه‌السلام نیازی به دلیل و برهان است؟ آفتاب آمد دلیل آفتاب.

او چه زمان کافر بوده که ایمان آورد؟ و آیا کسی جز او برادر و وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؟ و آیا اسلام جز با شمشیر او قامت برافراشته است؟ آیا سپاه شرک را جز حمله‌های شجاعانه او هزیمت داده است؟ و آیا بیانی جز بیان او الحادها و شبهه‌ها را بر طرف ساخته است؟ میان ایمان و عدالت علی علیه السلام و ایمان و عدالت دیگران چه ارتباطی است که اثبات آن موقوف به اثبات این باشد؟

اما چه باید کرد؟ میزان معلومات حدیثی و تاریخی ابن تیمیّه کوردل و سطح دین و دانش و تقوای بازدارنده و ادب و معرفت او، بسیار پایین است.

احادیث شیعه در این مقوله در حدّ تواتر است جز این‌که آنان هنگام بحث و نظر به احادیث اهل سنت استناد می‌کنند و آن، الزام‌آور است و شیوه‌ای شناخته شده در بحث و کنکاش. چیزی که ابن تیمیّه را خوشحال می‌کند تشبیه شیعه به نصرانی‌ها و در یک سطح قرار دادن ایمان علی علیه السلام و ایمان معاویه و یزید و فسق و فجور دیگر سلاطین جور اموی و عباسی است.

تهمت به بزرگان شیعه

ما ابن تیمیه را در نسبت ارتکاب گناه به بزرگان شیعه، به دادگاه عدل الهی که ترازوهای قسط بنا نهاده واگذار می‌کنیم و از یاد ژاخرخایی‌های او چشم می‌پوشیم.

تولای مرتدان

ادعای ابن تیمیه دربارهٔ تولای مرتدان توسط شیعه، مانند مسیلمه کذاب، گزافه‌گویی‌ای بیش نیست. از او می‌پرسیم در کدام کتاب شیعه چنین چیزی آمده است؟ مگر بزرگان شیعه نبوده‌اند که مسیلمه را کذاب نامیده و نبوت را در وجود پیامبر اعظم مختومه می‌دانند؟ خدایا از این سخنان، شکایت به درگاه تو می‌آوریم.

نزول سورهٔ هل اتی

جهل و ناآگاهی ابن تیمیه، به رشته‌ای اختصاص ندارد. او در زمینهٔ مسائل کلامی و عقیدتی، فرقه‌شناسی، تفسیر، سیره، احکام، حدیث و علوم قرآنی نادان است. او نمی‌داند که مکی بودن سوره‌ای منافی آن نیست که بعضی آیه‌های آن، مدنی باشد.^۱

ثانیاً: در شأن نزول، روایت‌های معتبر، ملاک قضاوت است

و بس.

۱. اتقان سیوطی ۲۳/۱.

ثالثاً: ادعاهای اجماع علما بر مکی بودن هل اتی، توسط ابن تیمیّه، محلّ بحث است. برخی، برخلاف آن، نظر داده‌اند و حافظ بیهقی آن را مدنی شمرده است.^۱

رابعاً: آن کس که سوره را مکی دانسته، تصریح کرده که آیه مربوط به اطعام، مدنی است.

خامساً: مکی بودن سوره‌ای دلیل بر آن نیست که آن قبل از هجرت نازل شده باشد، ممکن است در حجة‌الوداع نیز نزول یافته باشد.

اگر رسالت

ابن تیمیه در رسالت آیه «قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى»^۲ هم دچار اشکال است. او مدعی است که لزوم مودت اهل بیت از این آیه، بر نمی‌آید. او علامه حلّی را در استدلال کلامی و روایی‌اش، به کذب متهم می‌کند و می‌گوید آیه مکی است و ازدواج علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام در مدینه رخ داده است و حسنین علیهم السلام در مدینه به دنیا آمده‌اند و در نتیجه روایت منقول را دروغ می‌پندارد.

اما علامه امینی رحمته الله در جواب با ذکر چهل و پنج شاهد از محدثان صاحب اثر به نزول آیه در شأن اهل بیت و فرزندان

۱. تفسیر خازن ۴/۳۵۴؛ الاتقان ۱/۱۷ و ۱۶.

۲. شوری، ۲۳.

فاطمه زهرا علیها السلام استدلال می‌کند و شعر شافعی را چاشنی مطالب می‌کند:

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزلہ
کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصلّ علیکم لا صلوة له
این دو بیت را ابن حجر در صواعق ۸۷/ ... و دیگران نقل کرده‌اند.

مدیث «مؤاخات»

ابن تیمیه موضوع برادری را که از روزگار نخست از احادیث ثابت و مسلم است با قاطعیت دروغ و باطل قلمداد می‌کند و مدعی می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله با احدی عقد اخوت نبسته و هیچ مهاجری را با مهاجر دیگر برادر نکرده است؛ چنان‌که انصار را با یکدیگر برادر نکرده. چنین انکاری از او، نشانهٔ جهل و ناآگاهی وی از تاریخ، سیره و حدیث است و یا از کینهٔ او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت دارد. گویا او قسم خورده که هر فضیلتی را از علی علیه السلام نادیده گرفته و انکار نماید. درحالی‌که، مؤاخات بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مهاجرین و انصار دوبار رخ داده و در هر دو بار پیامبر صلی الله علیه و آله برادری خود را با علی علیه السلام اعلام فرموده است.^۱ ابن حجر پس از نقل روایات مؤاخات، می‌نویسد انکار حدیث مؤاخات

۱. دربارهٔ برادری، مطالبی هم در پاسخ به ابن حزم در این فصل گذشت.

توسط ابن تیمیه و سخنان او، ردّ نص با قیاس و اجتهاد است. او از حکمت مؤاخات و هدف رسول الله ﷺ از آن غافل بوده است

مدیث «تمريم ذریّه فاطمه بر آتش»

ابن تیمیه این حدیث را هم به اجماع و اتفاق حدیث شناسان دروغ قلمداد می کند و در اثبات دعوی خود، فلسفه بافی، نظرپردازی و قیاس می کند.

شگفتا! او می پندارد که امر اجماع و اتفاق به اراده او بستگی دارد که هر چه را نپسندید و آن را نفی کرد، به اجماع علما مستند کند!

کاش می دانستیم او چنان حدیثی را که علامه امینی رحمته الله با ذکر شانزده مأخذ آورده، چگونه دروغ می پندارد؟^۱

پس، بعد از اثبات صحّت حدیث، تکاپوی ابن تیمیه با قیاس و استحسان، رنج بی حاصل است. افزون بر آن علامه امینی رحمته الله، جز آن حدیث، احادیث دیگری را با همان مضامین مختلف حدیثی یاد کرده است.

پیرامون مدیث «على مع المق ...»

این حدیث را گروهی از صحابه و حافظان سرشناس حدیث مانند

۱. الغدير، ۳/ ۱۷۵.

خطیب، آورده‌اند^۱ و از ام‌سلمه صحابی و همسر پیامبر ﷺ نیز نقل شده است. اما ابن تیمیه، ام‌المؤمنین را جزو صحابی محسوب نمی‌کند؛ زیرا مهر علی و خاندان پیامبر ﷺ در دل اوست و هیشمی و کسان دیگر نیز آن را گزارش کرده‌اند.^۲

حدیث ام‌سلمه را سعدبن ابی وقاص در خانه او شنیده که رسول خدا فرمود: علی با حق، یا حق با علی است، هر کجا که باشد. مردی کس فرستاد تا از ام‌سلمه جویا شود که آیا حدیث سعد از او درست است؟ ام سلمه گفت: آری، رسول خدا آن حدیث را در خانه من فرمود است. آن مرد به سعد گفت: تو اکنون نكوهیده‌ترین کس نزد من می‌باشی. سعد پرسید چرا؟

آن مرد گفت: اگر من از پیامبر ﷺ چنان سخنی می‌شنیدم همواره تا دم مرگ خدمتکار علی علیه السلام می‌بودم.

در این جا حق داریم از ابن تیمیه بپرسیم: به چه جرئت ادعا کرده که احدی آن حدیث را از پیامبر ﷺ نقل نکرده است و پس از ثبوت صحت آن حدیث در پذیرش آن چه مشکلی پیش می‌آید: اجتماع دو نقیض؛ دو ضد، دو مثل، رخ می‌دهد که ناممکن است؟!

۱. تاریخ بغداد، ۳۲۱/۱۴.

۲. مجمع‌الزوائد، ۲۳۶/۷ و دیلمی در فردوس الاخبار و ابن قتیبه در الامامة و السياسة و زمخشری در ربیع‌الابرار و خوارزمی در مناقب و همه با یک مضمون و تعبیر.

«... کبرت کلمة تخرج من افواههم...»^۱

چه سخن بزرگی است که از دهانشان بیرون آید!

ما در جلد اول^۲ از طریق طبرانی با اسناد صحیح سخن رسول خدا ﷺ را آوردیم که در روز غدیر خم فرمود: خدایا دوستدار علی را دوست و دشمن او را دشمن بدار تا آنجا که فرمود: و حق را با او آنجا که بگردد بگردان.^۳ وقتی به سند صحیح حدیث: خدا علی را رحمت نماید خدایا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد.^۴ فخر رازی می نویسد: علی بن ابی طالب علیه السلام بسم الله الرحمن الرحيم را بلند می خواند و آن، به تواتر ثابت است و هر کس به علی بن ابیطالب اقتدا کند هدایت یافته است و دلیل آن، کلام رسول خدا ﷺ است که فرمود: حق را با او آنجا که بگردد، بگردان.^۵

حدیث دیگر ام سلمه نیز با حدیث مذکور هماهنگ است که از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «علی مع الحق و القرآن، و الحق و القرآن مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». علی با حق و قرآن است، و حق و قرآن با علی است و جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند.

۱. کشف، ۵.

۲. الغدير ۱/۳۰۵ و ۳۰۸.

۳. وبه همین تعبیر شهرستانی در نهاية الاقدام، ۴۹۳.

۴. مستدرک حاکم ۳/۲۵؛ جامع ترمذی ۲/۲۱۳؛ کنز العمال ۶/۱۵۷؛ نزل الایران، ۳۴؛ الجمع

بین الصحاح ابن اثیر و چندین حدیث با منابع مختلف.

۵. تفسیر رازی ۱/۱۱۱.

دینوری، از محمد بن ابی بکر نقل می‌کند که او بر خواهرش عایشه (رضی الله عنها) وارد شد و گفت آیا شنیده‌ای رسول خدا فرمود «علی با حق و حق با علی است»، سپس بیرون آمده‌ای با او بجنگی؟!^۱

خود علی (علیه السلام) نیز در روز نبرد که گفتمانی همراه با سوگند داشت؛ فرمود: شما را به خدا می‌دانید رسول خدا فرمود: حق با علی و علی با حق همراهند... جواب دادند آری.^۲

آیا شرم‌آور نیست که با این همه حدیث، ابن تیمیه مدعی می‌شود که احدی آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت نکرده است. زهی بی‌شرمی!

مدیث «فشم و رضای فاطمه»

«ای فاطمه خدا با خشم تو به خشم آید و با رضای تو راضی شود.» کاش می‌دانستم چه انگیزه‌ای ابن تیمیه را به این ورطه انداخته و چه چیزی او را به این حد از وقاحت و لجبازی کشانده که روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دروغ می‌پندارد و مدعی می‌شود این روایت در کتاب‌های معروف حدیثی نیامده و سند آن معروف، صحیح و حسن نمی‌باشد.^۳

ابن تیمیه چیزی را که نیافته، با قاطعیت و بی‌باکانه دروغ

۱. الامامة والسياسة ۶۸/۱

۲. رک: الغدير ۱۵۹/۱

۳. منهاج السنة، ۱۷۰/۲

می‌نامد. انگیزه او در این کار، حقد و کینه او نسبت به اهل بیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است و بس، و گرنه حدیث، در نزد حافظان و سرشناسان حدیث، معروف و سند آن صحیح و در نزد برخی حسن می‌باشد. علامه امینی رحمته الله علیه شانزده کتاب و شخصیت را نام می‌برد که این حدیث را گزارش کرده‌اند.^۱

مدیث «علی فاروق امت است»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: علی فاروق امت من است که اهل حق را از اهل باطل جدا می‌سازد و عبدالله بن عمر بن خطاب نیز می‌گوید ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منافقان را با دشمنی‌شان نسبت به علی علیه السلام می‌شناختیم.

ابن تیمیه پس از نقل این دو حدیث می‌گوید: حدیث‌شناسان تردید ندارند که هر دو حدیث، جعلی و دروغ‌اند و در کتب حدیث نیامده و دارای سند، نیستند.^۲

در این جا دو سخن است:

۱. فاروق بودن علی علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله
۲. وجود علی علیه السلام ملاک شناخت منافقان در عصر رسول خدا از قول ابن عمر.

۱. ذخائر محب‌الدین طبری، ۳۹؛ مستدرک، ۱۵۴/۳؛ تذکره، ۱۷۵؛ الاصابة، ۳۷۸/۴؛ صواعق المحرقة، ۱۰۵؛ زرقانی، شرح مواهب، ۲۰۲۰/۳؛ اسعاف الراغبین، ۱۷۱؛ نزل‌الابرار، ۴۷؛ چندین کتاب و شخص دیگر.

۲. منهاج‌السنه، ۱۷۹/۲.

جامع‌ترین کلام درباره این نویسنده غافل (ابن تیمیه) سخنی است که درباره جزا در زمان پیش از ابن تیمیه گفته شده: «قدرت سخن گفتن دارد، لیکن توان خردورزی ندارد» شما در بحث‌های او بنگرید، سخن می‌گوید، اما درک و تعقل در کلامش راهی ندارد. سخنی را رد می‌کند که کسی درباره آن ادعایی ندارد.

آیت الله علامه حلی از ابن عمر روایت می‌کند که او گفته ما در زمان رسول خدا ﷺ منافقان را با بغض علی علیه السلام می‌شناختیم.

ابن تیمیه در رد او می‌گوید این حدیث به دروغ به پیامبر نسبت داده شده، مگر علامه حلی گفته است که آن سخن رسول الله ﷺ است؟

و مناسب بود که ابن تیمیه بگوید ابن عمر چنان کلامی نگفته است.

اما واقعیت آن است که ابن عمر چنان کلامی را گفته است و تنها هم نبوده جمعی از صحابه نیز با او همصدایند. مثل: ابوذر غفاری، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید محمد بن هيثم، ابودرداء^۱

۱. الریاض النضره، محب الدین طبری ۲/۲۱۵؛ اسنی المطالب، جری، ۸ جامع ترمذی، ۲/۲۹۹؛

حلیة الاولیاء ۶/۲۹۵؛ فصول مهمه، ۱۲۶؛ مطالب السؤل، ۱۷؛ صواعق، ۷۳؛ نظم الدرر زرنندی،

احمد در مناقب، استیعاب، ابن عبدالبر ۳/۴۶؛ در حاشیه الاصابه، مجمع الزوائد، ۹/۱۳۲.

وانگهی این سخن، ادعای محض نیست؛ بلکه مورد تأیید با کلام نبوی است که در حق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«والذى فلق الحبة و براء النسمة أنه لعهد النبى الامى الى انه لا يحبنى الا مؤمن و لا يبغضنى الا منافق»؛

سوگند به خدایی که دانه شکافت و انسان را آفرید. این عهدی است از پیامبر اُمّی به من؛ که مرا دوست نمی دارد جز مؤمن و مرا دشمن نمی دارد جز منافق.

علامه امینی رحمته الله این حدیث را از شش طریق با ذکر منابع مختلف آورده و در پایان می نویسد، شخصی در حضور عمر بن خطاب علیه السلام را دشنام داد. عمر گفت: گمان دارم تو منافق باشی.^۱ بنابراین، جای دارد که دیگ حقد و کین ابن تیمیه بجوشد و منفجر شود که در برابر آن سخن عبدالله بن عمر، چنان موضع گیری منفی داشته باشد.

دربارهٔ جمل و صفین

من از نادانی این شخص که البته جوهرهٔ ذاتی اوست، در شگفت نیستم. او شئون امامت و شرایط پیشوایی را نمی داند و با مسئولیت رهبر دینی که او چگونه باید در مسائل ورود و خروج داشته باشد، آشنا نیست. و نیز از نادانی او نسبت به موضع گیری های امام امیرالمؤمنین، در شگفت نیستم که

۱. تاریخ بغدادی، خطیب ۴۵۲/۷.

ناصبی‌گری و عداوت علی علیه السلام چشمان او را کور کرده و وی را از جاده حق به پرتگاه باطل انداخته است. فقط از این متعجبم که چگونه او از گزارش‌های پیشوایان تاریخ و حدیث، غفلت کرده است. جواب این امر واضح است او از کسانی است که چشم دارند، اما نمی‌بینند.

﴿ولهم اعین لا یبصرون بها﴾^۱

ما می‌دانیم دغدغه خاطر این مرد چیست؟ و چگونه برای فریب امت مسلمان و وارونه نشان دادن حقیقت، حکم قطعی صادر می‌کند؟ هدف او، آن است که جنگ‌های خونین (جمل و صفین) را نتیجه رأی و اجتهاد طرفین قلمداد کند تا بتواند امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با دشمنانش، یکسان جلوه دهد. آنان هر دو مجتهد بوده‌اند و نظر هر کدام حجت بوده، اگر صواب کار باشند دو پاداش و اگر خطا کار باشند یک پاداش دارند!

او غافل است از این که دجال بازی‌هایش برای افراد محقق و کارشناس پوشیده نمی‌ماند و دست پژوهشگر ماهر، هر انسان خفته در جهل را از خواب بیدار می‌کند و قلم حق‌جوی، مردم را به حال خود نمی‌گذارد که به راحتی شکار هر شیادی قرار گیرند که چنان اجتهادی، اجتهاد در برابر نص و بی‌اعتبار است.

کاش می‌دانستم سخن رسول خدا در میان انبوه مردم خطاب به همسرانش که فرمود: کدامتان صاحب آن شتر پر مویید که خروج می‌کند و سگان حوآب بر روی پارس کنند و در کنار او جمع کثیری کشته می‌شوند و خود تا مرز کشته شدن پیش می‌رود، اما نجات می‌یابد؟^۱

این حدیث به چندین صورت روایت شده و از جمله، رسول خدا خطاب به عایشه فرمود: ای حمیرا! گویا تو را می‌بینم که سگان حوآب بر تو پارس می‌کنند تو با علی (علیه السلام) می‌جنگی و بر او ستم می‌کنی.

یاقوت می‌نویسد: وقتی عایشه خواست در وقعه جمل به بصره رود از این‌جا (یعنی حوآب) گذر کرد بانگ سگان را شنید پرسید این‌جا چه جایی است گفتند این‌جا حوآب است. عایشه گفت: انا لله ... می‌بینم من همان صاحب روایت هستم، پرسیدند کدام روایت؟ گفت شنیدم رسول خدا در میان همسرانش می‌فرمود کدامتان هستید که در حرکت به سوی شرق با لشکری، سگان حوآب بر او پارس کنند، و خواست برگردد؛ لیکن مغالطه کردند و برای او قسم (دروغ) خوردند که اینجا حوآب نیست^۲

۱. این حدیث را یزار، ابو نعیم، ابن ابی شیبہ، ماوردی، زمخشری، ابن اثیر، فیروزآبادی، گنجی، قسطنطینی، زرقانی، هیشمی، سیوطی، متقی هندی، حلبی، زینی دحلان و صبان آورده‌اند

۲. معجم البلدان، ۳/۳۵۶.

خدا هرگز مردمانی را گمراه نمی‌کند مگر پس از آن که آنان را هدایت کرده و بیان کند که از چه چیز پروا کنند.^۱
تا آن کس که هلاک می‌شود با دلیل روشن هلاک شود و هر کس زنده بماند با دلیل روشن زنده بماند که خدا شنوای داناست.^۲

و انسان بیشترین جدال کننده است.^۳

بلکه انسان بر خویشتن خویش بیناست هر چند که عذرهای آورد و بهانه‌ها جوید.^۴

سخنان صحابه در لابلای کتاب‌ها دربارهٔ جنگ جمل و صفین دلیل بر آن است که پیامبر ﷺ، یاران علی علیه السلام را در آن جنگ‌ها، ترغیب و احیاناً فرمان داده و فرموده است همراه علی علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. علامه امینی رحمه الله نام چند تن از آنان را با ذکر کتاب و اثر، یاد کرده است که از آن جمله‌اند:

ابو ایوب انصاری، ابوسعید خدری، عمار یاسر، خلید عصری، عبدالله بن مسعود، علی بن ربیعۃ والبی، ابوسعید مولى رباب، سعد بن عباد و ابن عباس... و به روایتی به خود علی علیه السلام فرمان جنگ با آن گروه را داده است.

۱. توبه، ۱۱۵.

۲. انفال، ۴۲.

۳. کهف، ۵۲.

۴. قیامت، ۱۵.

حدیث جامع نبوی

پیامبر گرامی فرمود: پس از من فتنه‌ای رخ می‌دهد، در آن هنگام با علی بن ابی طالب باشید که در روز قیامت، او نخستین کسی است که با من دست دهد. او صدیق بزرگ و فاروق این امت است، او حق را از باطل جدا می‌سازد. او امیر و رئیس مؤمنان، و مال و ثروت، رئیس و امیر منافقان است.^۱

پس از بیان این روایات از حافظان و سرشناسان حدیث و منابع مختلف، ارزش سخن ابن تیمیه که این حدیث را فاقد سند می‌داند، مشخص می‌شود.

﴿یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد﴾^۲

ای مردم از من پیروی کنید شما را به راه رشاد و رستگاری هدایت کنم.

ابونعیم از شخصی به نام حارث روایت کرده است که گفت در صفین همراه با علی علیه السلام بودم، دیدم شتری شامی همراه با سوار و محموله‌ای از اثاث بر پشت می‌آید، محموله را انداخت و از میان صفوف لشکریان عبور کرد تا نزدیک علی رسید. لب‌هایش را میان سر و شانه علی علیه السلام قرار داد و با گردنش شانه‌های علی را تکان می‌داد.

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این همان علامتی است که میان من و رسول الله صلی الله علیه و آله مشهود بود.^۳

۱. رک: الغدير ۲/۳۱۳-۳۱۲.

۲. غافر، ۳۸.

۳. خصائص، ۲/۱۳۸.

در روایتی دیگر از ابو رافع نقل است که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: میان تو و عایشه واقعه‌ای رخ خواهد داد. علی علیه السلام سه بار گفت: من ای رسول خدا؟ پس من چقدر شوره‌بختم. پیامبر ﷺ فرمود: چنین نیست؛ ولی اگر چنین شد، او را به خانه و اقامتگاهش برگردان.^۱

امّا ده فضیلت علی علیه السلام

اگر این کتاب ابن تیمیه را فقط مردان عامی و ناآگاه از حدیث و تاریخ می‌خواندند و اهل دانش و آگاهان آن را نمی‌دیدند و نمی‌خواندند شاید برای او بهتر می‌شد. لیکن دانشمندان، این کتاب را دیده و بی‌دانشی و بی‌صدافتی و رعایت نکردن امانت توسط او را می‌بینند و معلوم می‌شود او چقدر دجال‌بازی کرده و حقیقت را تا توانسته انکار کرده است. ما احتمال می‌دهیم لقب شیخ الاسلامی او را به غروری خطرناک مبتلا کرده و پنداشته است که احدی سخنان او را نخواهد سنجید.

اینگ نظری و گذری

اوّل مرسل بودن و مسند نبودن حدیث عمرو بن میمون در ده فضیلت.

گویا ابن تیمیه چشم بسته نوشته یا پرده‌ای روی دیدگان او

۱. مسند احمد، ۳۹۳/۶.

آویخته بوده است، و گرنه این حدیث در مسانید آمده است.^۱
در غزوه تبوک، معلوم بوده که درگیری رخ نخواهد داد و
آلّا علی علیه السلام در همهٔ معرکه‌های قتال حضور داشته و در مدینه
نمانده است. افزون بر این در مدینه احتمال بروز حوادثی
می‌رفته که ماندن علی علیه السلام را به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله
می‌طلبیده است.

در اهمیت این جانشینی، همین بس است که حدیث منزلت
در آن آمده است. سعد بن ابی وقاص می‌گوید: علی علیه السلام دارای
سه خصلت است که من اگر یکی از آنها را می‌داشتم؛ برایم
بهتر از هر چیزی بود که آفتاب بر آن می‌تابد. نظیر آن در گفتمان
سعد و معاویه بن ابی سفیان نیز آمده است.^۲

همچنین مهم بودن آن حدیث از آن‌جا معلوم می‌شود که
سعید بن مسیب آن را از دو فرزند سعد بن ابی وقاص شنیده
و به آن قانع نشده و می‌خواهد از خود سعد بن ابی وقاص
بشنود و آمده و شنیده است.

هارون در میان قوم موسی، پس از او با فضیلت‌ترین بود،
علی علیه السلام هم پس از رسول خدا با فضیلت‌ترین مردم بوده
است.

۱. مسند احمد، ۳۳۱/۱؛ نسائی خصائص، ۳۸؛ مستدرک، حاکم ۱۳۲/۳؛ الاصابه ۱۳۲/۳؛

الاصابه، ۵۰۹/۳ و غیره.

۲. تاریخ ابن کثیر، ۷۷/۸.

حدیث سدّالابواب

روایتی است که پیامبر همه درهای مسجد جز در خانه علی را بست.

انگیزه ابن تیمیه در جعلی قلمداد کردن این حدیث از باب مقابله به مثل در برابر خانه ابی بکر بوده و از حقد و کینه او نشئت می گیرد؛ وگرنه حدیث بستن درهای خانه های اصحاب به مسجد و باز گذاشتن در خانه علی علیه السلام از احادیث متواتر است.

ابن عباس می گوید، پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام خانه هایی را که به مسجد باز می شد بست، مگر در خانه علی علیه السلام.^۱

عبدالله بن عمر بن خطاب می گوید علی بن ابی طالب دارای سه ویژگی است که اگر یکی از آنها از آن من بود برایم از شتران سرخ موی نیز بهتر بود. پرسیدند آن سه خصلت چیست؟

گفت: ازدواج با فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و اسکان وی در مسجد (بازگذاشتن در) و جریان اعطای پرچم در روز خیبر.^۲

ابن عباس می گوید، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله همه مردم را از مسجد بیرون کرد و تنها در خانه علی علیه السلام را به مسجد باز گذاشت، مردم در آن باره سخن گفتند، به گوش پیامبر

۱. جامع ترمذی، ۲/۲۱۴؛ خصائص، نسائی و غیره.

۲. مستدرک، حاکم ۳/۱۲۵؛ اسنی المطالب، ۱۲؛ صواعق، ۷۶ و غیره.

رسید، فرمود: من این کار را به رأی خود انجام ندادم، من نبودم که علی علیه السلام را باقی گذاشتم، بلکه خدا بود که شما را بیرون و علی علیه السلام را باقی گذاشت. من بنده‌ای هستم مأمور و به دستور وحی عمل می‌کنم.^۱ علامه امینی رحمته الله دربارهٔ مسجد و بستن درهای آن جز در خانهٔ علی علیه السلام، حدود بیست و سه حدیث به طریق مختلف روایت کرده است.

«انت ولی کل مؤمن بعدی»

تو بعد از من ولی هر مؤمنی هستی!

ابن تیمیه مدعی است که این حدیث بنا به اتفاق حدیث-شناسان حدیثی مجهول است. اما بر عکس ادعای ابن تیمیه، این حدیث به اتفاق حدیث‌شناسان حدیثی صحیح و مسند می‌باشد. از جملهٔ راویان حدیث، احمد بن حنبل (امام محبوب ابن تیمیه) است که بنابر اسناد صحیح این حدیث را روایت کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انت ولی کل مؤمن بعدی.^۲ و باز فرموده: از علی چه می‌خواهند، همانا علی از من است و من از علی هستم و او پس از من ولی و سرپرست هر انسان مؤمن است.^۳

۱. سیرهٔ حلبی ۳/۳۷۴؛ مجمع‌الزوائد، ۹/۱۱۵.

۲. خصائص نسائی، ۲۳.

۳. تاریخ ابن کثیر ۷/۳۴۵؛ مستدرک حاکم ۳/۱۱۱.

وای بر هر بسیار دروغ‌گوی گناهکار که آیه های الهی را که بر او تلاوت می‌شود، می‌شنود؛ سپس با خود بزرگ بینی، اصرار می‌ورزد گویا که شنیده است. مژده باد او را عذاب دردناک.^۱

هفتم- البدایه و النهایه^۲

نویسنده کتاب علاقه بسیار و ولع زیادی به دروغ بستن و تهمت و ناسزاگویی و تعرض بی‌دلیل دارد. این اصرار مفرط کتاب را از شکل تاریخی خارج و به صورت عربده‌های جاهلی در آورده است. در نتیجه، فضای صاف را تیره و اسلام انعطاف‌پذیر را ناآرام و ناسازگار قلمداد کرده و اختلاف کلمه پدید آورده است. افزون بر این، با اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی ورزیده، هر جا به فضیلتی از ایشان برخورده و یا مدح و ثنایی از ایشان به عمل آمده، بر خروشیده و به تکذیب و انکار زبان گشوده و ایراد گرفته است. گذشته از این‌ها، انگیزه و روش او گرایش اموی‌گری بوده است.

اینک نمونه‌هایی از سخنان او و پاسخ ما.

۱. او پس از یاد حدیث مؤاخات و برادری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
- با علی علیه‌السلام می‌نویسد: در این زمینه احادیث فراوانی است ولی هیچ‌کدام صحیح نیستند.^۳

۱. جائیه، ۸ و ۷.

۲. تألیف عمادالدین ابوالفداء ابن کثیر دمشقی، متوفای ۷۷۴.

۳. البدایه و النهایه ۲۲۳/۷ و ۲۳۵.

پاسخ: خواننده هرگاه به طریق روایت این حدیث رجوع کند، در می‌یابد که آن‌ها مستند و صحیحند و پیشوایان حدیث، رجال آن‌ها را توثیق کرده‌اند. او خواهد دانست که انگیزه مؤلف در ایراد انکار و تردید تنها کینه او نسبت به اهل بیت است که البته از گرایش او به بنی‌امیه نشئت می‌گیرد.^۱

۲. درباره حدیث طبر (پرنده)

او پس از نقل متواتر حدیث که پیشوایان حدیث در مورد آن اتفاق نظر دارند، می‌نویسد: دل در صحت این حدیث، شک دارد. و خدا دانای‌تر است.^۲

پاسخ: آن دل را خدا مهر زده و گرنه بعد از حصول تمام شرایط صحّت، دلیلی بر تردید وجود ندارد، و چه جای نقد و اعتراض است؟ علی (علیه السلام) با آن سابقه درخشان و فضائل بسیار که از نزدیکان و محبوب نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و سبب انکار و تردید تنها، حقد و کین اموی است، نه چیزی دیگر.

۳. علی (علیه السلام) ساقی کوثر

او می‌نویسد: عوام می‌پندارند علی ساقی کوثر است ولی ابن‌کثیر ضمن ایراد خدشه بر مأخذ حدیث و اشاره بر غیر

۱. رک: الغدير ۱۱۲/۳ - ۱۲۵؛ ۱۷۵. در پاسخ یاوه‌های ابن حزم اندلسی و ابن کثیر دمشقی.

۲. البداية و النهاية ۳۵۳/۷.

اعتماد بودن آن به طریق روایت حدیث می‌نویسد: تنها ساقی بودن رسول خدا ﷺ ثابت است.^۱

پاسخ: خواننده عزیز نپندارد که حدیث ساقی بودن علی علیه السلام سخنی عامیانه است. شما فریب اظهار نظر قطعی او را مخورید زیرا سند آن بسیار معتبر است و حدیث شناسان و حافظان درستی آن را باور دارند.

۴. ابن کثیر و اولین اسلام‌آور بودن علی علیه السلام

او ضمن نقل دو حدیث صحیح به استناد امام احمد و ترمذی درباره اولین اسلام‌آور بودن و همچنین اولین نمازگزار بودن علی علیه السلام می‌نویسد: این از هر طریقی صحیح نیست، هر چند احادیث زیادی در این خصوص روایت شده‌اند.^۲

پاسخ: شخصی از این نویسنده نمی‌پرسد که چرا هیچ‌یک از آن احادیث صحیح نیست؛ درحالی‌که، رجال آن‌ها مورد وثوق و سندها معتبر و صحیحند و حافظان حدیث بر درستی آن‌ها حکم کرده‌اند. ما اگر به همین اندازه قناعت کنیم خواننده می‌پندارد که کلام ما هم مانند سخن ابن کثیر، ادعای بی‌دلیل است، نه، هرگز!

آن گاه علامه امینی رحمته الله علیه به ده نصّ نبوی، بیست و سه

۱. رک: الغدير، ۳۲۱/۲.

۲. البداية و النهاية، ۳۳۴/۷.

سخن از خود مولا، کلامی از امام حسن مجتبی سبط پیامبر ﷺ، شصت و شش نفر از صحابه و تابعین و همگی با یاد منبع و مأخذ، آورده و به تحقیق دامنه‌داری پرداخته است.^۱ رسول خدا ﷺ فرمود:

اولکم وارداً علی الحوض، اولکم اسلاماً علی بن ابی طالب.^۲ علامه امینی رحمته الله پس از آن می‌نویسد: این است نصوصی از پیامبر ﷺ و کلماتی منقول از علی علیه السلام و صحابه و تابعین که بالغ بر صد سخن می‌شود. پس از این همه مطلب آیا مجالی برای ابن‌کثیر می‌ماند که در صحت آن احادیث تردید کند؟!^۳

۵. آیه پنجاه و پنجم مائده

﴿أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

ابن‌کثیر پس از یاد حدیثی از ابوسعید اشجّ در زمینه تصدق انگشتی در حال رکوع به دنبال آن گفته این به هیچ وجه صحیح نیست و اصولاً در شأن علی علیه السلام آیه‌ای نازل نشده است!^۴

۱. رک: الغدير، ۲۲۰/۳ - ۲۳۵.

۲. مستدرک حاکم، ۱۳۶/۳؛ تاریخ بغداد، ۸۱/۲؛ استیعاب، ۴۵۷/۲؛ شرح ابن ابی الحديد، ۲۵۸/۳؛ سیره حلبی، ۲۸۵/۱؛ سیره زینی دحلان، ۱۸۸/۱؛ در حاشیه حلبی و ده کتاب و طریق دیگر. در سابقیت علی علیه السلام رک: الغدير، ۲۷۶/۲ و ۳۰۶؛ حتی شاعران در آن مقوله شعرها سروده‌اند؛ رک: الغدير، ۲۳۱/۳؛ ایس اول من صلی لقبلتکم واعلم الناس بالقرآن والسنن؟

۳. الغدير، ۲۳۸/۳.

۴. البداية و النهاية، ۳۵۷/۷.

پاسخ: چه سخن بزرگی از دهان ابن کثیر بیرون آمده و جز دروغ نگفته است. او چگونه در صحت حدیث شأن نزول آیه مزبور درباره علی علیه السلام تردید روا می‌دارد و سند آن را ضعیف می‌شمارد در حالی که خود او در تفسیرش آن را آورده و گفته است سند، خدشه ناپذیری است.^۱ و اگر این آیه و آیات مشابه دیگر کلی باشد و علی را هم شامل گردد و یا مصادیق بارز به حساب آید که ابن کثیر بی‌خبر و به خود رها شده و چشم پوشنده از حقیقت، گفته (و صحیح نیست) پس آن همه کتاب‌ها و حدیث‌ها در بیان شأن نزول‌ها چه می‌شود و آیا اعتباری برای آن‌ها باقی می‌ماند؟

آری، خود ابن کثیر به آن کتاب‌ها و روایات استناد می‌کند مگر در باب فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام که دیدگاه‌های حقدش می‌جوشد و با بدزبانی و هرزه‌گویی، روبه‌رو می‌شود^۲

۶. ابن کثیر و حدیث اعلام برائت از مشرکان توسط علی علیه السلام

او ضمن طرح این حدیث، می‌نویسد: این حدیث ناشناخته است؛ زیرا در آن سخن از بازگشت ابوبکر به میان آمده، در حالی که او بازنگشت و امیر حج بود.

پاسخ: شما این سخنان ابن کثیر را بخوانید و به اجتهاد

۱. تفسیر ابن کثیر ۷۱/۲؛ رک: الغدیر ۱۵۷/۳.

۲. الغدیر ۲۴۴/۳.

خنک او در مقابل نصّ صحیح و مورد اتفاق، بخندید و ما در آینده به احادیث فراوان در آن زمینه خواهیم پرداخت.

۷. حدیثی درباره علی (ع)

اجلح کندی از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

«لا تقع فی علی فأنه منی و انا منه و مولاکم بعدی»

با علی در نیفت که او از من است و من از اویم و او پس از من سرپرست شماست.

ابن کثیر پس از نقل این حدیث، مقصود از این تعبیر را نامعلوم عنوان کرده و با اشاره به شیعه بودن اجلح، شیعه در سخن او، به تنهایی، در مورد علی (ع) خدشه وارد می‌کند. و در دنباله حدیث آمده که رسول خدا (ص) فرمود:

«من كنت مولاة فعلى وليه»^۱

هر که را من مولا و سرپرست هستم، علی، ولی و سرپرست او است.

پاسخ: آیا عرب زبانی که از بنی‌امیه نباشد، یافت می‌شود که در عبارت این حدیث، دشواری و ناشناختگی ببیند؟ آیا آن، عبارتی فصیح، روشن و سهل و ممتنع نیست؟ و آیا عربی که انگیزه‌های عصبیت او را به شبهه نیانداخته باشد، دشواری

۱. البداية و النهاية، ۳۴۳/۷.

و ناشناختگی در این حدیث می‌بیند؟ بدون تردید آن، حدیثی ثابت و صادر از ثقة وحی است که احادیث دیگر هم آن را تأیید می‌کند.

آیا به گوش کسی خورده که حدیثی، تنها بدین سبب که ناقل آن شیعه است، مانند اجلح که ابن معین او را موثق دانسته است، مردود شمرده شود؟

وانگهی حدیث مزبور: «لا تقع فی علی» از قبیل قضیه‌ای در یک واقعه است و به شخص علی علیه السلام مربوط است.^۱

۸. خرافه شتر دو کوهان (خراسانی)

ابن‌کثیر این عقیده را به شیعه نسبت می‌دهد، و البته دروغ می‌گوید، که عده‌ای از شیعیان معتقدند شتر دو کوهان بخاتی از آن روز به وجود آمد که اسرای اهل‌بیت را در کربلا بر آنان سوار کردند، تا بدین وسیله قسمت‌های ایشان از جلو و عقب آنان پوشش داده شود!

پاسخ: من گمان ندارم در میان شیعه آدمی هر چند دل‌شده و کم‌خرد به چنین یاوه‌هایی لب‌گشاید و چنان خرافه‌ای را باور کند. بدون شک، امام حسین و اهل‌بیت او در راه خدا و دفاع از شریعت پیامبر، سختی‌ها دیدند و تلخی‌ها تحمل

۱. حدیث را بخوانید در مسند احمد ۳۵۵/۵؛ ترمذی نسائی، ۲۴؛ کنز العمال ۱۵۴/۶؛ محب‌الدین

طبری، ریاض نضره، ۱۷۱/۲؛ مجمع‌الزوائد، ۱۲۸/۹.

کردند؛ لیکن مقام و منزلتی والاتر از آن دارند که چنین افسانه‌هایی به آنان منسوب شود.

و هر کس پس از آن که هدایت برای او آشکار گشت با رسول خدا دشمنی ورزد و ستیزه جوید و جز راه مؤمنان را پیش گیرد او را به راهی که برگزیده واگذاریم و در دوزخ کنیم و چه بدفرجامی است.^۱

هشتم- محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه

مؤلف، این کتاب را به ظاهر کتابی تاریخی تدوین کرده، لیکن به سادگی از کنار حوادث نگذشته و گرایش‌های اموی خود را در صفحات آن به ودیعه گذاشته است. شما در لابه‌لای صفحات آن، فرازونشیب‌ها می‌بینید و در هر شکاف و ناهمواری، لگداندازی.

آن، نه کتاب تاریخی است که به نقل آن، بتوان دل بست و نه کتاب عقیدتی است که در انتقاداتش نگریست. آن، بانگ و خروشی است که تنها فضا را تیره و تار می‌کند و آرامش را به اضطراب و تشویش، بدل می‌سازد و جز این نیست.

شایسته آن بود که از این کتاب و مطالب نادرستش بگذریم، لیکن گزیری نداشتیم که خوانندگان گرامی را از برخی خطاهای او آگاه سازیم.

۱. جنگ صفین

خضری می‌نویسد: سوگ‌مندانه، در جنگ (صفین) نه مقصد دینی بود، نه مبارزه با ستمی که امت مسلمان گرفتار آن شده باشند؛ بلکه هدف تنها پیروزی شخصی بر شخص دیگر بوده است. شیعیان علی علیه السلام، او را بدین جهت یاری می‌کردند که او پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و شایسته‌ترین فرد برای تصدی خلافت بود؛ و پیروان معاویه، پیروزی او را می‌خواستند که او طالب خون عثمان و خواهان انتقام از قاتلان وی بود و کسی که آن‌ها را پناه داده بود، شایسته مقام خلافت نمی‌دیدند.^۱

پاسخ: کاش این نویسنده برای ما روشن می‌کرد که مبادی و بنیادهای دینی در نظر او چیست؟ تا ببینیم در جنگ صفین مصداق داشته‌اند یا نه؟

گرچه او چیزی نگفته، اما می‌گوییم: چه مبنای دینی، مهم تر از پیشبرد سخن رسول الله صلی الله علیه و آله است، که به علی علیه السلام فرمود: تو با قاسطین (یاران معاویه) می‌جنگی و به اصحاب خود فرمان داد در آن روز علی علیه السلام را یاری رسانند و جهاد با آنان را واجب دانست؟

در حدیثی دیگر فرمود: پس از من کسانی با علی علیه السلام می‌جنگند با آن‌ها در راه خدا جهاد باید کرد و جنگید و هر کس نتوانست، با زبانش و حداقل با قلب و بعد از آن دیگر چاره‌ای نیست.^۲

۱. محاضرات ۶۷/۲

۲. مجمع الزوائد ۱۳۴/۹؛ کنز العمال، ۶/۱۰۰؛ ۷/۳۰۵؛ به نقل از طبرانی.

چه بنیاد دینی، نیرومندتر از آن تواند بود که انسان، شایسته‌ترین فرد را برای خلافت، یاری کند که خود خضری بر این شایستگی اعتراف کرده و رسول‌الله ﷺ در حق خاندانش فرمود: ای علی! گروه یاغی و متجاوز با تو می‌جنگند و تو بر حق هستی و هر کس در آن روز تو را یاری نکند از من نیست؟^۱ کدام اساس دینی قوی‌تر از این تواند بود که با گروه یاغی پیکار شود که پیامبر ﷺ خطاب به عمّار فرمود؟^۲ و آیا عملی دینی‌تر از آن یافت می‌شود که انسان در زیر پرچم خلیفه بر حق و مردمی و قانونی که تمام شرایط در آن جمع بوده، پیکار کند؟

کاش می‌دانستیم چه ظلمی بر امت مسلمانان از غلبه معاویه و تسلط او بر مقام خلافت بیشتر می‌توانست باشد که در حکومت او انتخاب، نصّ و شورایی در کار نبوده است. وانگهی از کجا او صاحب خون عثمان شد و حتی او در ساعت‌های آخر عمر عثمان که سپاه شام تا دروازه‌های مدینه آمده بودند از یاری او دریغ ورزید تا او کشته شود، آنگاه مدعی خون گردید و اگر ستمی بر عالم اسلام نشده بود، مگر تعیین یزید، که شهره به فساد و شرب خمر بود، به عنوان جانشین خود، در مبارزه، کافی بود.

۱. شرح المواهب، ۳/۳۱۷.

۲. تاریخ طبری، ۱۱/۳۵۷.

آقای خضری نگوید که جنگ صفین مبنای دینی نداشته و ظلمی بر امت مسلمان نرفته بود!

۲. علی و معاویه

خضری می‌نویسد: بدون شک، معاویه خود را از بزرگان قریش می‌پنداشت. او فرزند ابی سفیان بن حرب، شیخ قریش و بزرگ‌ترین فرزند امیه بن عبد شمس بود. همچنان که علی علیه السلام بزرگ‌ترین فرزندان هاشم بن عبد مناف بود. پس هر دو در بلندی نسب با هم برابر بوده‌اند.^۱

پاسخ: من به این شخص بی‌خبر و به خود رها شده چه بگویم که او عنصر نبوت و قرابت قدس و نزاکت را که در رحم‌های پاک جابه‌جا شده و از صلب پیامبران، ولی، حکیم، عظیم و شریفی به صلب و نسل خاتمیت انتقال یافته؛ با مردی شکمباره همزاد دانسته و بلندی نسب شرفشان را برابر پنداشته است؟

چه قدر فرق است میان دو درخت؟ درختی با ریشه ثابت و شاخه‌ای در آسمان و درخت پلیدی که در سطح زمین روییده و قراری ندارد.^۲

و چه قدر تفاوت دارد درخت با برکت زیتون، و درخت

۱. محاضرات ۶۷/۲

۲. ابراهیم، ۲۴ و ۲۶.

نفرین شده در قرآن^۱ یعنی معاویه و ایل و تبار او که پیامبر ﷺ آیه را چنان تأویل فرمود و همه در این معنا اتفاق نظر دارند.^۲

او علی علیه السلام و معاویه را چگونه برابر می‌داند درحالی‌که، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:^۳ همانا خدا از بنی آدم، عرب را انتخاب فرمود از میان عرب مُضَر را برگزید و از مُضَر، قریش را ممتاز کرد و از قریش، بنی‌هاشم و از بنی‌هاشم، مرا گزینش فرمود. او آن دو را چگونه برابر می‌بیند درحالی‌که، رسول خدا صلی الله علیه و آله از حاصل این درخت نفرین شده تا زنده بود اندوهگین بود و هرگز خندان دیده نشد؟ آنگاه که در عالم رؤیا دید بوزینگان و خوکان بر منبر او جست‌وخیز می‌کنند^۴ و خدا آیه فرستاد:

﴿و ما جعلنا الرؤیا الّتی اریناک الّا فتنه للناس﴾^۵

رؤیایی که به تو نشان دادیم، جز امتحان و آزمونی برای مردم نیست...

خضری چگونه علی علیه السلام را با معاویه برابر می‌داند

۱. اسری، ۶۰.

۲. رک: تاریخ طبری ۳۵۶/۱۱؛ تاریخ خطیب ۳۴۳/۳؛ تفسیر قرطبی ۲۸۶/۱۰؛ تفسیر نیشابوری ۵۵/۱۵ در حاشیه طبری.

۳. رک: کنز العمال، ۲۰۴/۶.

۴. تفسیر طبری ۷۷/۱۵؛ تاریخ طبری ۳۵۶/۱۱؛ تاریخ خطیب ۴۴/۹؛ ۲۸۰/۸؛ تفسیر نیشابوری، حاشیه طبری ۵۵/۱۵؛ قرطبی ۲۸۳/۱۰؛ النزاع و التخاصم، ۵۲؛ اسرالعابه، ۱۴/۳؛ خصائص کبری ۱۱۸/۲؛ تفسیر خازن ۱۲۷/۳.

۵. اسراء، ۶۰.

درحالی که، بنی امیه و تبار معاویه کسانی اند که بندگان خدا را بردگان و مال خدا را عطا و بخشش خدا برای خود و کتاب خدا را مایه نیرنگ خود ساختند؛ آن طور که پیامبر صادق امین این مطلب را خبر داده است.^۱

او چگونه ابوسفیان، شیخ مشرک قریش را، که ننگ و عار قبیله اش بود، و پیامبر اعظم ﷺ به صراحت او را نفرین فرمود که خدایا این پیشرو و پیروانش را لعن فرما. خدایا این «اقیس»^۲ متکبر را، گرفتار کن. پیامبر ﷺ این کلام را آنگاه فرمود که مشاهده کرد ابوسفیان و معاویه و برادرش با هم می آیند:

﴿الهم العن القائد و السائق و الراكب﴾^۳

و ابوسفیان سوار بود و معاویه برادرش از پس و پیش مرکب را می راندند. نه هرگز شیخ قریش با فرزند شیخ ابطح نمی توانند برابر باشند.^۴

کاش خضری سخن مقریزی را می خواند که نوشته بود ابوسفیان، حزب ها را برای جنگ با رسول الله ﷺ برانگیخت و در احد هفتادتن از مهاجرین و انصار، به ویژه حمزه بن عبدالمطلب، را به خاک و خون کشید، و در جنگ خندق به پیامبر ﷺ نامه تهدیدآمیز نوشت و به بت های لات و عزری و...

۱. التزاع و التخاصم، ۵۲ و ۵۴.

۲. مراد معاویه بوده است.

۳. صفین، نصرین مزاحم، ۲۴۴، ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ۳۵۷/۱.

۴. همان، ۲۱۹.

سوگند خورد که فاجعه احد را تکرار خواهد کرد. اما رسول خدا ﷺ در جواب نامه او الطاف الهی را یاد کرد و نوشت: ای بی خرد سفیه، خیلی مغرور هستی. خدا مانع خواهد شد و به این زودی همه آن بت‌های تو را خواهم شکست.

ابوسفیان هماره، سودای براندازی اسلام را در سر داشت. لیکن ناکام ماند و در فتح مکه به وساطت عباس، عموی پیامبر خدا ﷺ و بالاخره از بیم جانش، اسلام آورد. اما نفاق پوشیده داشت و گاه و بی‌گاه آن را آشکار می‌ساخت.

او پس از وفات پیامبر ﷺ می‌خواست آشوب به پا کند و مسلمانان را جان هم اندازد. او با اظهار تنفر از قبیله‌های تیم و عدی و توجه دادن مردم به علی علیه السلام و عباس عموی رسول الله ﷺ در کوچه‌های مدینه می‌گشت و قصد فتنه‌گری داشت، که علی علیه السلام دست رد بر سینه او زد،^۱ و فرمود ما را به خیرخواهی تو نیازی نیست و تو همیشه بدی اسلام را می‌خواستی.^۲

البته در مقایسه علی علیه السلام با معاویه، معاویه خود بر خضری پیشی گرفته و علی علیه السلام پاسخ او را داده است.

معاویه در نامه‌ای خطاب به علی علیه السلام نوشته است، ما همگی فرزندان عبدمناف هستیم، برخی بر بعض دیگر برتری نداریم؛ گرچه ما فرزندان یک پدریم؛ اما امیه هرگز مانند

۱. الکامل، ۲/۱۳۵.

۲. عقداقرید، ۲/۲۴۹.

هاشم نبوده است و حرب هرگز مثل عبدالمطلب و ابوسفیان، مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجر و آزاد شده برابر نباشند و آن که نسبی روشن و پدری شناخته شده دارد، با کسی که این گونه نیست و به این و آن منسوب است، یکسان نیست؛ مؤمن و دغل کار در یک مرتبه قرار ندارند.

چه بد نسلی است آن که به دنبال سلف خود به گودال دوزخ افتاده‌اند. در نهایت، فضیلت نبوت از آن ما است.^۱

۳. ولیعهدی یزید

در دیدگاه نویسنده کتاب محاضرات، کار معاویه در تعیین جانشینی یزید، کار نیکویی بوده است؛ زیرا تا در جامعه، قانونی برای انتخاب خلفا وضع نشده و مرجعیت عامه شکل نگرفته است، بهترین روش، تعیین جانشین قبل از مرگ خلیفه است.

او می‌نویسد: بزرگ‌ترین منتقدان معاویه در انتخاب جانشینی فرزندش، شیعیانند که خلافت را منحصر به خاندان علی (علیه السلام) می‌دانند و بنی عباس هم به همین سبک عمل کردند و هر پدری حکومت را به فرزند خود واگذاشت.

پاسخ: اشکال به کار معاویه از دو جهت است:

۱. کتاب صفین، نصرین مزاحم، ۵۳۸ و ۵۳۹؛ الامامة و السياسة ۱۰۰/۱؛ ربیع‌الابرار زمخشری، باب ۶۶ مروج الذهب ۱/۶؛ شرح نهج البلاغه ۴۲۴/۳؛ نهج البلاغه ۱۲/۲.

یک: فقدان صلاحیت ذاتی معاویه، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی به وی فرمود: تو نه سابقه درخشانی در دین و نه صداقت ایمانی داشته‌ای؛ بلکه تو آزاد شده و فرزند آزاد شده‌ای و همیشه در جمع یکی از حزب‌هایی بوده‌ای که همیشه برای خدا و رسول او و مسلمانان دشمنی می‌ورزیدند. سرانجام معاویه و پدرش ابوسفیان، با اکراه و ناخوشایندی اسلام آوردند.^۱

چرا اهل حلّ و عقد همانان که ابوبکر را برگزیدند و به وصیت او عمر را خلیفه شناختند و توسط شورای شش نفره عثمان را به خلافت برگزیدند، پس از قتل او مردم آزادانه و از روی طاعت و رغبت علی را برای خلافت برگزیدند و پیروی از او را بر همه و معاویه واجب کردند و هرگونه مخالفت و کارشکنی، مخالفت با پیشوای مردمی و منتخب آنان بود. این اهل حلّ و عقد، در امر بیعت معاویه نیز بودند و بر او ایراد گرفتند.

دو- گذشته از معاویه، فساد و بی‌کفایتی یزید بود که وی را ولیعهد و جانشین خود معرفی کرد. همان یزید لایبالی، بی‌شرم و بی‌حیا و متظاهر به فسق فجور که اگر نگوییم که او کافر و ملحد بوده است، معاویه از کجا می‌دانست پس از مرگ او مردم اختلاف خواهند کرد و آسیب اختلاف، بیشتر از

۱. تاریخ طبری، ۴/۶.

وجود خلیفه ستمگر و بدکردار است! مگر همان اهل حلّ و عقد به عقیده او، خلافت را در مراحل خود، اداره نکردند. اکنون چنان می‌کردند و شاید با تجربه‌های اندوخته بهتر عمل می‌نمودند.

علّامه امینی رحمته الله در این جا به استناد تاریخ‌های معتبر سخنان خضری را، که فقط بر مایه‌های اموی‌گری دور می‌زند، نقد کرده و بطن آن‌ها را آشکار ساخته است. در این جا فقط به یک روایت نبوی اشاره می‌کنیم که در بیان فساد یزید کافی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسی که سنت مرا عوض می‌کند مردی از بنی‌امیه است. و باز فرمود: این امر بر اعتدال، استوار است تا مردی به نام یزید آن را بر هم می‌زند.^۱

۴. درباره نهضت حسینی علیه السلام

نویسنده کتاب «محاضرات» قیام امام حسین علیه السلام را در برابر یزید تخطئه کرده و آن را موجب بروز اختلاف در میان امت دانسته است و هر کس که در این زمینه مطلبی نوشته متهم به آتش‌افروزی اختلاف و دوگانگی دل‌ها، کرده است، و بالاخره می‌گوید امام حسین، بدون فراهم بودن مقلّمات و مساعدت اوضاع، قیام کرد و کشته شد. خضری با این سخنان واهی،

۱. خصائص کبری، ۱۳۹/۲؛ تطهیر الجنان در حاشیه صواعق، ۱۴۵.

خواسته است دامن یزید را از آن همه ظلم و جنایت مبرا سازد.^۱

پاسخ: کاش این نویسنده، از شئون خلافت اسلامی و شرایط آن آگاه بود و سپس می‌نوشت. اما پستی و ذالت یزید و همسویی نویسنده با او گرایش‌های اموی او را به چنان موضع‌گیری وا داشته است. او هرگز مجد و عظمت حسینی را نشناخته و عزت، شرف و غیرت دینی را درک نکرده است. او تنها برای توجیه حکومت معاویه و جانشینی یزید، قلم زده است. او هرگز مجد و عظمت حسینی را نشناخته و عزت، شرف و غیرت دینی را درک نکرده است.

او تنها برای توجیه حکومت معاویه و جانشینی یزید، قلم زده است. علما درباره نهضت امام حسین (علیه السلام) کتاب‌ها و مقاله‌ها نوشته و روشنگری‌ها کرده‌اند و خضری، همه این‌ها را برنرفته و از آن عصبانی است و با معیار بنی‌امیه پسند قلم زده است. یزید منکر رسالت و نبوت بوده و ماجرای کربلا را انتقامی از شکست قریش مشرک در جنگ احد تلقی کرده است.^۲

علّامه امینی رحمته الله، وجه انتقاد مردم از جانشینی یزید و خلافت او بر مردم مسلمان را درشش نکته خلاصه کرده و

۱. محاضرات، ۱۲۹/۲ - ۱۳۰؛ صفحات دیگر.

۲. تاریخ طبری ۴۵۸/۱؛ الامامة والسياسة ۱۵۲/۱ و ۱۵۵.

همه آن مطالب را به کتب و آثار معتبر، مستند نموده است.^۱ نکاتی که در نگرش تیزبین علامه نقش بسته است؛ عبارت‌اند از:

آنان خود را از مردم پنهان می‌دارند و چون خدا همراه آنان است نمی‌توانند خود را از او پنهان بدارند و آن شب را با سخنانی که مورد رضایت نیست به سر کردند و خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.^۲

نهم- السنّه و الشیعه^۳

مقصود نویسنده این رساله نه انتقادی پاکیزه و نه استدلال درست است. هر چند که آن را در قالب ردّ افکار عمومی شیعی علامه حجّت؛ سید محسن امین عاملی درآورده است. اما دژهای استوار منطق و بیان او را هرگز نتوانسته مورد حمله قرار دهد و جز با فحش و ناسزا و اهانت زشت و لقب‌پرانی قبیح و بی‌احترامی به آن مرد دانش و فضیلت کار دیگری انجام نداده است. قصد عمده نویسنده آن بوده که سه دوست عرب: عراق، حجاز و یمن را بر ضدّ او [سید محسن امینی] بشوراند آن هم با مشتی دروغ و وارونه نشان دادن حقایق و لذا سخنان او شایسته نقد و تحلیل نبود. اما گریزی نیست که بعضی زائیده‌های فکری او و نسبت-

۱. الغدير ۲۶۱/۳ و بعد.

۲. نساء، ۱۰۸.

۳. تألیف محمد رشید رضا، صاحب المنار.

هایی را که به برخی علما داده و یا سخنانی که به شیعه نسبت داده و خواسته است تا رفع اشتباه کند، مطرح سازیم، وگرنه خدا می‌داند که روی گرداندن از این نوع بحث‌ها سزاوارتر است و دخالت در سیاست‌های خارجی کشورها، در شأن محیط‌های علمی نمی‌باشد.

رشید رضا رساله خود را با تاریخ شیعه و مذاهب شیعه آغاز کرده و عبدالله سبای یهودی را پدید آورنده مکتب تشیع می‌داند و جانبداران تفکرات او را در غلوگرایی و الحاد ایرانی مایه تفرقه و جدایی مسلمانان دانسته است.

او اعتقاد به عصمت امامان را، غلو شمرده و تحریف قرآن و مطالبی درباره امام منتظر و برخی چیزها، به شیعه نسبت داده است.

او امامیه را به فرقه‌های معتدل نزدیک به زیدی‌ها و غالیان نزدیک به باطنی‌ها، تقسیم کرده و مدعی می‌شود که یک جهانگرد سنی به او نوشته است که در شهرهای ایران دیده که خطیبی در روز جمعه، سوره‌ای خاص اهل بیت را می‌خوانده و یک خاورشناس مسیحی هم آن را نقل کرده است. او فرقه‌های بابیه و بهاییه را به امامیه منسوب می‌دارد!

پاسخ: پاسخ صحیح رشید رضا از مندرجات کتاب ما در فصل‌های گذشته معلوم است و آن جهانگرد سنی، هنوز خلق نشده و آن خطیب نیز هنوز پای در عالم امکان نگذاشته است.

در اصل شیعه برای چنان سوره، وزنه‌ای قائل نیست و درباره تحریف و دیگر یاوه‌ها کافی بود او به کتاب آلاء الرحمن مرحوم بلاغی که زبان گویای شیعه است، مراجعه می‌کرد. ما نیز به این استدلال او، که به سخن یک مستشرق نصرانی، توسل جسته به وی تبریک می‌گوییم! و از نشانه‌های جهالت و بی‌اطلاعی او، نسبت دادن بابی‌ها و بهایی‌ها به شیعه است. درحالی‌که، شیعه آن‌ها را بی‌دین و گمراه و نجس می‌دانند و کتاب‌های علما درباره آن فرقه‌های مرتد، به طور گسترده چاپ و منتشر شده است. او مدعی است که اوضاع آشفته و نا به سامان عراق از همین رافضی‌هاست گویا زمین عراق با زهر گمراهی آنان آلوده شده است! آنان روز پیروزی روس‌ها را بر مسلمانان، جشن گرفته و شادی کردند و ایرانیان در چنان مناسبت‌ها، برای اظهار سرور و شادمانی شهرها را آذین بستند.^۱ شگفتا از این لاف‌زن بیهوده‌گوی؛ او می‌پندارد که پای مردم به سرزمین عراق و ایران گشوده نشده و یا اخبار این دو کشور به گوش مردم دیگر کشورها نمی‌رسد و یا اکثریت مردم عراق که شیعه هستند چشم و گوش خود را از دست داده‌اند و این سخنان منحصر به فرد او را نمی‌شنوند و یا تصور می‌کند که آنان، ملتی منقرض شده و از بین رفته‌اند و کسی از ایشان نمانده که از شرفشان دفاع کند و از این یاوه‌گو حساب بخواند.

۱. السنة و الشيعة، ۵۱؛ او این مطلب و بعد آن را از آلوسی و از کتاب منسوب به جمال‌الدین

قاسمی دمشقی، نقل کرده است.

شیعهٔ عراق از رشید رضا می پرسند آن مردمی که در هر رخداد ناگوار برای مسلمانان شادی می کنند در کدام عراق اند همین کشور مجرای رافدین (دجله و فرات) یا قاره ای است که هنوز کشف نشده، هر چند به همین نام خوانده می شود؟! همچنین، همین سؤال دربارهٔ ایران تکرار می شود.

ساکنان این دو کشور و جهانگردان و خاورشناسان و سفیران و کارمندان، هیچ کس، چنان جشن و سروری در عراق ندیده اند و همهٔ شیعیان، مال و جان و آبروی مسلمانان، اعم از شیعه و یا سنی را محترم می دانند. از این نویسنده باید پرسید آن روز چه روزی است تعیین کنید؟ و او جوابی ندارد جز این که به آن سیاحتگر سنی ناشناخته یا مبشر نصرانی حواله کند، کاری دیگر نمی کند.

نویسندهٔ این کتاب (الشیعه و السنه) در اتهامی دیگر مدعی است که رافضی ها (شیعه) برخی اهل بیت را دشمن می دارند آنگاه وارد تاریخ علویان و بنی الحسن شده و با دروغ و شانتاژ بر ضد شیعه جو ساخته است.

دربارهٔ زید بن علی بن الحسین^۱ و پسر او یحیی و ابراهیم و جعفر فرزندان امام موسی کاظم (علیه السلام) و حسن بن حسن مثنی و پسرش عبدالله محض و فرزند او ملقب به نفس زکیه و نیز دربارهٔ ابراهیم بن عبدالله و زکریا بن محمد باقر (علیه السلام) و محمد بن

۱. دربارهٔ زید بن علی؛ رک: همین کتاب.

عبدالله بن الحسین بن الحسن و محمد بن قاسم بن حسن و برخی دیگر از سادات حسنی و حسینی قلم فرسایی کرده و همراه با آن، در ضمن، دروغ‌ها و یاوه‌ها بافته و به شیعه امامیه در حق آنان تهمت ارتداد و بغض و دشمنی داده است! علامه امینی رحمته الله با حوصله تمام، سخنان او را به بوته نقد کشانده و سستی مطالب بی‌اساس او را آشکار کرده است. علامه امینی فرزندان امام باقر را یکایک نام برده که در میان آنان شخصی به نام زکریا بن محمد باقر، وجود ندارد و اصولاً شیعه و امامان معصوم همه آن سادات علوی، حسنی و حسینی را دوست می‌داشتند و بر مظلومیتهای آنان اشک ریخته و گریسته‌اند.

ما از نویسنده دایهٔ مهربان‌تر از مادر نسبت به علویان، می‌پرسیم: چه کسانی آنان را کشته و نسلشان را برانداخته و در سیاه‌چال‌ها، زندانی‌شان کرده‌اند. آیا شیعه، چنین کاری کرده یا سلاطین و امرای اموی و عباسی که از محبین رشید رضا هستند؟ شما به همراه من بیایید و تاریخ بخوانید که تاریخ پاسخ‌گوی خوبی است.^۱

اگر این سادات علوی نزد امامان شیعه دوست داشتنی نبودند، دعبل خزاعی آن شاعر اهل بیت آن اشعار را نمی‌خواند و امام معصوم تأییدش نمی‌فرمود:

۱. رک: تنقیح‌المقال، ۳۴/۱؛ معجم‌البلدان، ۲/۲۲۱؛ همچنین طبری، مروج‌الذهب، مقاتل‌الطالیین، عمدة‌الطالب، ارشاد مفید، اصول کافی، اقبال سیدین طاووس، انساب مجدی، تاریخ ابن‌عساکر و... .

«قبرهایی در کوفه و گورهایی دیگر در طيبة (مدینه) و قبرهایی در فخ- درود بر همه- و قبری دیگر در جوزجان و گوری در باخمري که غریبانه افتاده است...»

کتاب اربعه شیعه

این نویسنده ادعا کرده که شیعه عمل به کتاب‌های، کافی من لایحضر، تهذیب و استبصار را واجب می‌دانند.^۱ او بین معتبر بودن کتاب و وجوب عمل به آن، فرق نگذاشته است. ای کاش برخی از شروح که بر کتب اربعه نگاشته شده مانند مرآة العقول علامه مجلسی را می‌دید. در مرآة العقول احادیث کافی را چهار بخش کرده: صحیح، حسن، موثق و ضعیف و یا مستدرک حاجی نوری را ملاحظه می‌کرد آنگاه از روی عقل و انصاف داوری می‌کرد و این همه به علمای بزرگ، اهانت نمی‌کرد و خارج از ادب و نزاکت حرف نمی‌زد.

مسئله توقیع

صاحب توقیعی که رشید رضا دروغینش پنداشته علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی است. رشید رضا حتی نام او را درست یاد نکرده و به‌طور مکرر آن را به غلط (عبارت متبویه) ذکر نموده است.

او به دور از ادب علمی و دینی و اخلاق شرعی از شیخ مفید

نام می‌برد. کاش او منبع سخن خود را در این مورد که شیخ مفید دروغ گفتن را در یاری مذهب جایز دانسته، ذکر می‌کرد. چگونه بر او پنهان مانده که امامیه به توقیعات صادر از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام تعبّد نمی‌کنند. سخن او و هم فکران او در این زمینه کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا در زمینه احکام به آن استناد نکرده‌اند.

کاش او به توقیعات گردآوری شده توسط علّامه مجلسی از جمله جلد سیزدهم بحارالانوار مراجعه می‌کرد تا دریابد که تعداد احکام در آن توقیعات به ده حکم نمی‌رسد و چرا او توقیع علی بن الحسین بن بابویه را نیاورده است تا مردم بدانند که آن یک توقیع بیش نیست و در آن یادی از احکام نشده است. دیگر این که شیخ کلینی با این که در بغداد و در عصر غیبت صغری می‌زیسته در کتاب اصول کافی، آن توقیع را نیاورده است و مطالب دیگر.^۱

دهم - الصراع بین الاسلام و الوثنية^۲

شاید همین نام، دلالتی روشن بر روحیات و باطن مؤلف و رسوایی‌های کتاب او، داشته باشد. اولین جنایت او در حق

۱. رک: الغدير، ۲۷۷/۳ - ۲۸۴.

۲. تألیف عبدالله علی قصیمی ساکن قاهره، ترجمه فارسی عنوان کتاب «درگیری میان اسلام و بت‌پرستی (دوگانه پرستی)».

مسلمانان، این است که امت‌های مسلمان را که تعدادشان به میلیون‌ها نفر می‌رسد، و در میان آنان، پیشوایان، رهبران، دانشمندان، حکیمان، مفسران، حافظان حدیث، راهنمایان دین ناب الهی و پیشاپیش، صحابه و تابعان ایشان به نیکوکاری وجود دارند، همه را بت پرست نامیده است!

آیا به نظر شما چنین نامگذاری، در میان مسلمانان مودت و الفتی باقی می‌گذارد؟ و آیا در صورت تکرار مسلمانان می‌توانند در زیر سایه یک کلمه جامع، گرد آیند؟ آری، این سخن او میان دین‌داران بذر اختلاف می‌افشاند و روح تنفر و انزجار را دامن می‌زند، و در کش‌وقوس آن، تضارب افکار و برخورد اندیشه‌ها به وجود می‌آید. چه بسا خصومت‌ها به کارزار و جنگ بیانجامد.

خدا مسلمانان را از شر آن نگاه دارد.

ای مسلمانان همگی به صلح و آرامش و به وحدت و برادری رو کنید و هرگز به جار و جنجال‌های امثال این نویسنده (قصیمی) که صفا را به تیرگی و صلح و آرامش را به تشویش و ستیزه مبدل می‌سازد، اعتنا نکنید. شیطان می‌خواهد میان شما عداوت و دشمنی ایجاد نماید:

و هر کس گام در جای پای شیطان نهد او به فحشا و بدی فرا می‌خواند.^۱

اما ناسزاگویی‌ها و بدزبانی‌های قصیمی و دشنام‌ها و نسبت‌های ساختگی او شاید به تعداد صفحات کتابش که ۱۶۰۰ صفحه است، ارزش تعقیب ندارد. تنها به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

۱. شیخی از شیعه به نام «بیان» می‌پنداشته که مراد از آیه «هذا بیان للناس؛ آل عمران/۱۳۸» اوست و دیگری با لقب «کسف» خیال می‌کرده مقصود از آیه «و ان یروا کسفاً من السماء...؛ طور ۴۴/» اوست!^۱ راستی چه افسانه‌ها و چه لاف زنی‌هایی که در تاریخ گذشته امثال ابن‌قتیبه و جاحظ و خیاط ساخته و پرداخته و به شیعه نسبت داده‌اند و صفحات کتاب‌ها را سیاه کرده‌اند و پس از گذشت ده قرن، آن یاهوها تکرار می‌شود. اول این‌که، وجود خارجی دو شخص به نام بیان و کسف، معلوم نیست؛ دوم، اگر وجود داشته است، از کجا معلوم که شیعه بوده‌اند؛ سوم این‌که، بر فرض شیعه بودن آن‌ها، آیا عدالت و انصاف است که امت بزرگی را با سخنان دو عقل باخته، مورد انتقاد قرار داد؟

۲. گوید قصیمی از امیر شکیب ارسلان در کتاب «حاضر العالم الاسلامی» نقل کرده که او با یکی از رجال فرهیخته شیعی دیدار کرد. آن مرد شیعی به شدت، عرب را دشمن بود! اما درباره علی بن ابی‌طالب و فرزندان او غلو می‌کرده که اسلام و عقل آن را بر نمی‌تابید. شکیب از این امر متعجب که

۱. الصراع...، ع مقدمه، ۵۳۸.

چگونه چنین دشمنی با عرب با محبت علی و فرزندان او جمع می‌شود، و می‌پرسد، آیا جز این است که علی و اولاد او از خاندان‌های بلند و بالایی عربند. آن شیعه در اثر این گفتار برگشته ناصبی شده و با علی و فرزندان او دشمن گردید و درباره اسلام و عرب سخنان ناخوشایندی ابراز نمود!^۱

علامه امینی رحمته الله در پاسخ می‌نویسد: نقل این خرافه، امیر را به درّه جهالت و پستی می‌اندازد؛ زیرا او اشارت به شخصی دانشمند دارد که بر مردمانی ارادت داشته و درباره آنان غلو می‌کرده، درحالی که هیچ‌گونه شناختی از قومیت آن‌ها نداشته و آن‌ها را ترک یا دیلم می‌پنداشته است.

آیا شما در میان مسلمانان احدی را می‌شناسید که نداند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او عرب بوده‌اند پس چطور آن شیعه نفهمیده که خود پیامبر اعظم، عرب بوده است که پس از اطلاع، مرتد و مجوسی شده و مسئله را تمام می‌نماید!

اوّل این‌که، قصیمی در نقل قول از امیر شکیب ارسلائی رعایت امانت را نکرده است. سخن امیر، آن‌گونه که او آورده است، نمی‌باشد؛ دوم این‌که، شما در میان شیعه احدی را نمی‌شناسید که عرب را دشمن بداند؛ زیرا قرآن به زبان عربی است و شیعه با آن و روایات و ذکرهای عربی انس دارد.

امیر جمله «هو العلی الغالب» را در اول کتاب آن شیعه

فرهیخته که مانند جمله «هو الله الاحد» نام خداست، بر نتافته و طور دیگر فهمیده و غلو پنداشته است. زهی تاسف، آری شیعه، هر ناکسان و فرومایگانی را دشمن می دارد که حق الهی را کاسته و ارکان نبوت را متزلزل کرده و به پیشوایان دینی ستم نموده‌اند و عترت طاهره را آزرده‌اند، خواه عرب باشند یا غیر عرب. لیکن قصیمی می‌خواهد تشیع را پدیده ایرانی قلمداد کند و میان امت یکپارچه مسلمان تفرقه به وجود آورد.

﴿و ما اریکم الا ما اری و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد.﴾^۱

من آنچه را می‌بینم به شما می‌نمایم و شما را به جز راه
رستگاری رهنمون نمی‌شوم.

۳. طاق نصرت زدن ایرانیان و اظهار سرور و شادمانی آنان در پیروزی روس‌ها بر عثمانی‌ها را او از آلوسی برگرفته منتها با آب و تاب بیشتری به آن پرداخته که ما پیش‌تر پاسخ آن را داده‌ایم.^۲

۴. قصیمی مدّعی است که شیعه درباره علی و فرزندان او (علیه السلام) همان چیزها را گویند که مسیحیان درباره عیسی بن مریم گویند، مانند حلول، تقدیس و بروز معجزات از جانب او و غیره، هرکس مقام علی و حسین در نجف و کربلا یا دیگر مقامات اهل بیت را مشاهده نماید، متوجه می‌شود که شیعه در آن مکان-

۱. غافر، ۲۹.

۲. رک: الغدير ۳/۲۶۷.

ها، چگونه استغاثه می‌کنند. آن‌ها را از روی رغبت و رهبت می‌خوانند. آنان بدترین دشمنان توحید و اهل توحید هستند.^۱

علامه امینی رحمته الله در پاسخ قصیمی می‌نویسد: شیعه هرگز به غلو و خداپنداری بشر و حلول، معتقد نیست و این کتب اعتقادی شیعه و کتاب‌های فقهی آنان می‌باشد که به تکفیر این‌گونه عقاید پرداخته است؛ اما دربارهٔ قداست آنان و صدور کرامات و معجزات، امر دیگری است. پاکی ولادت و بروز معجزات در مورد امامان، همانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله مسلم و شیعه در مشاهد آنان، خدا را عبادت نموده و به اولیاء متوسل می‌گردد.

گویا او در این مسائل هم عقیدهٔ ابن تیمیه است و آن کار کجا با توحید ضدیت دارد؟^۲ بگذار افترا ببندند:

﴿انما یفتري الکذب الذین لا یؤمنون بأیات الله و اولئک هم الکاذبون﴾^۳

۴. مؤلف گوید شیعه در انکار رؤیت خدا در روز قیامت تابع معتزله نیستند؛ بلکه تابع دلیل و برهان عقلی و سمعی‌اند اما هرگز به حلول و تشبیه عقیده ندارند و هیچ بشری را خدا نمی‌دانند و خدا را با صفات زاید بر ذات، توصیف نمی‌کنند که عقیده به زیادت صفات سر از شرک در می‌آورد. چنان که

۱. صراع، ۱۹.

۲. ما در این باره در جلد پنجم الغدير سخن گفته‌ایم.

۳. نحل، ۱۰۵.

شاعر گفته برادران نزدیک‌تر به ما ارفاق کنید شما پله‌های دشواری را بالا رفتید اگر قومی (مسیحیان) به سه اقنوم (اب و ابن و روح القدس) گرویدند شما به هشت خدا و قدیم عقیده پیدا کرده‌اید!

۵. دربارهٔ تحریم ذریهٔ پیامبر ﷺ بر آتش و عصمت آنان...؟

شیعه جامهٔ عصمت را جز بر اندام دوازده جانشین پیامبر از ذریهٔ او و صدیقهٔ طاهره نپوشانده‌اند و خدا چنان جامه پاک‌ی را که به حکم آیهٔ تطهیر در حق پنج تن که یکی هم جان پاک پیامبر ﷺ است برازنده دانسته، اما بقیهٔ ذریه مانند دیگرانند و اگر از روایاتی، عموم فهمیده شود باید به آنان تخصیصی داده شود.

اما دیگر مردان اهل بیت هر چند اولیای صدیق و پاکان باشند، ممکن است مرتکب گناه نشوند؛ لیکن شیعه برای آنان عصمت را واجب نمی‌دانند.

ابن مسعود روایت کرده: چرا فاطمه، فاطمه نامیده شد؛ زیرا خدا در روز قیامت او و ذریه‌اش را از آتش مصون داشته است. غسانی آورده چون خدا آتش را از او و دوستدارانش بریده است، این روایت‌های تفضیل ذریه، دست کمی از روایات منقول درباره صحابه^۱ ندارند که می‌دانیم دشمنی‌ها،

۱. صحیح بخاری، ۱۱۳/۵؛ ۲۴۲/۹-۲۴۷.

برخوردها و جنگ‌ها در میانشان به وجود آمده است.

اما کلام سید محسن امین علیه السلام در این باره بسیار متین است و قصیمی در نقل آن رعایت امانت را نکرده است. علامه امین براساس حدیث ثقلین استدلالی منطقی و معقول به عمل آورده است. بخوانید و داوری کنید.^۱

۷. حدیث قسیم النار

شیعیان معتقدند علی در روز محشر مردم را از آب دور ساخته و دوستدارانش را سیراب می‌نماید. او مقسم آتش است و آتش به فرمان او، هر که را خواهد در بر می‌گیرد.

در جلد‌های پیشین، سند این حدیث را از امامان و حافظان یاد کردیم. به مضمون آن حدیث، علی علیه السلام در روز قیامت قسمت‌کننده آتش و بهشت است. از امام احمد بن حنبل درباره این حدیث سؤال کردند. جواب داد اشکال چیست؟ مگر ما روایت نمی‌کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو را جز انسان مؤمن و جز منافق دشمن نمی‌دارد؟ گفتند: آری، احمد گفت: مؤمن کجاست؟ گفتند در بهشت، سپس گفت منافق کجاست؟ گفتند در دوزخ. احمد گفت: پس علی تقسیم‌کننده آتش است - کاش قصیمی کلام پیشوای خود یعنی ابن حنبل را می‌خواند - به مضمون برخی دیگر از احادیث، علی علیه السلام فرمود من تقسیم‌کننده آتش هستم، به او گویم این برای من و آن برای تو است.

این حدیث به طور مطلق از احادیث مسلم و قطعی است و جای تردید در آن نیست.

۸. قصیمی ادعا می کند که امام منتظر همه مساجد را ویران خواهد کرد. بنابراین شیعیان مسجد را دوست ندارند.^۱
گویا قصیمی در چنته کینه اش هر چه دارد بیرون می ریزد و از هر نوع دروغ و افتراء بر شیعه باکی ندارد. حجت منتظر شیعه سرور مؤمنان به خدا و روز رستاخیز است، همان که مساجد را آباد می کند؛ تا چه رسد که تخریب کند. آیا این نویسنده، سرزمین شیعه را گشته و کتاب نوشته و یا مانند صاحب المنار، سند کلامش یک جهانگرد سنی ناشناس و یا مبشر مسیحی است؟!

۹. نویسنده این کتاب می گوید: یکی از شیعیان، مسئله ای را از یکی از امامان پرسید. جوابی از امام صادر می شود. سال دیگر باز همان مسئله را پرسیده و جوابی دیگر می شنود؛ در حالی که، در هر دو نوبت بین آن سائل و امام شخص سوّمی نبوده تا موضوع تقیه مطرح باشد. آن شیعه در مورد امام خود شک کرده و مذهب تشیع را رها کرده است^۲

علامه امینی رحمته الله در جواب می نویسد: او استنادی به سائل و سؤال مورد اشاره ندارد و نام امامی از ائمه شیعه نیز

۱. الصواع، ۲/۲۳.

۲. الصواع، ۲/۳۸.

مشخص نیست. اگر قصیمی امام را می‌شناخت یا سؤال‌کننده و مسئله را می‌دانست، تعیین می‌کرد. اما او هیچ‌یک را نمی‌داند ما هم نمی‌دانیم. اما برای هیچ خواننده‌ای، عیب‌جویی و طعنه‌زنی او پوشیده نیست.

۱۰. قصیمی می‌نویسد شیعیان در کتاب‌هایشان توجهی به قرآن ندارند، و کم‌تر به آیه‌ای استشهاد می‌کنند و از این دست یاوه‌گویی‌ها!

من نمی‌دانم او این مطالب را در حال مستی نوشته یا هشیاری؟

او در حال نوشتن عقل داشته یا حماقت بر او غالب بوده است؟ آیا او برخی از بزرگان شیعه را نمی‌شناسد که تفسیرهای ارزشمندی بر قرآن نوشته‌اند. اگر او به کتاب‌های امامیه می‌نگریست آن‌ها را پر از استشهاد به آیات قرآنی می‌یافت و مصحف‌های چاپ شده در ایران، عراق و هند به تعداد نفوس شیعیانی است که کتابت بلد هستند. گمان دارم آن کسی که از شهرهای شیعه و سنی برای قصیمی خبر آورده، جز در خیال قصیمی وجود نداشته است، وگرنه در خانه‌های شیعیان در شهرها و دورترین روستاها نسخه‌هایی از قرآن موجود است. در کتاب «کشف‌الاشتباه فی رد موسی جارالله» از وجود یکصد و چهل و سه حافظ قرآن نام برده شده است.^۱

۱. تألیف شیخ ما محقق عبدالحسین رشتی نجفی.

۱۱. قصیمی می‌نویسد: در کجای قرآن تناسخ ارواح و حلول خدا در پیکر امامان آمده است و رجعت و سنت در کجای قرآن است؟ در کدام آیه از قرآن علی علیه السلام بر ابی‌بکر و عمر و عثمان مقدم است یا وجود علی علیه السلام در ابرهاست و رعد و برق آسمان تبسم و صدای اوست؟

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: شگفتا! این نویسندگان و امثال او در حق شیعیان چه بهتان‌ها و دروغ‌هایی که نگفته‌اند، آن هم در عصر ماشین که مسافرت و جابه‌جا شدن در کشورها و شهرها بسیار سهل و آسان است.

کاش او این آیه را می‌خواند:

و او سخنی به زبان نمی‌آورد مگر آن که در نزد او مراقبی آماده هست.^۱

یا اگر تهدید الهی را تصدیق و جدی می‌گرفت که فرمود:

﴿وَلِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾^۲

وای بر هر دروغ‌پرداز گناهکار.

قلمش را از این همه بهتان و افتراء نگاه می‌داشت.

شیعه چه وقت به تناسخ و حلول خدا در کالبد امامان معتقد بوده یا علی را در ابر پنداشته و...^۳ آیا بر یک انسان فرهیخته

۱. ق، ۱۸.

۲. جائیه، ۷؛ قلم، ۱۱.

۳. رک: الغدیر ۲۹۲/۱، چاپ دوم.

رواست که چنین ژاژخایی کند؟ آری، ما حق داریم سؤال قصیمی را به خودش برگردانده و از او بپرسیم، آیا او حتی یک حرفی از قرآن می‌تواند بیاورد که بر تقدم ابوبکر و عمر و عثمان بر علی و علی پاک خدا، امیرالمؤمنان، دلالت نماید؟!

آیا ننگ و عار نیست که او امتی بزرگ را به انواع تهمت‌ها هدف قرار داده که دامن آنان از همه آن‌ها پاک و مبرا است. او در این دروغ‌ها و افتراها به نویسندگانی مثل طه حسین، احمد امین و موسی جاراالله که همه‌شان دروغگویان بدزبان هستند، استناد می‌کند. اما عصمت امامان شیعه مفاد آیه تطهیر است که احمد حنبل پیشوای او در تفسیر آیه آورده است.^۱

جای تعجب است که او با وجود آیه ولایت، چگونه علی (علیه السلام) را بر دیگران مقدم ندانسته است؟!^۲

۱۲. قصیمی در شبهه دوازدهم خود، توقیعات را مطرح کرده و به الهام شیطانی خود توقیعات بقیه امامان را نیز دروغ پنداشته و حتی عصمت امامان را پندار شیعه دانسته است. او چه کند که در طومار اوهام و خیالاتش چیزی جز همان یاوه ها ندارد. او نمی‌خواهد در موارد اختلاف به خدا و رسول مراجعه کند.^۳

۱. مسند، ۱/۳۳۱، ۳/۲۸۵، ۴/۱۰۷، ۶/۶۲۶، ۲۹۸، ۴/۳۲۳، ۴/۳۰۴، آیا کافی نیست.

۲. الغدير ۳/۱۵۶-۱۶۳.

۳. ما موضوع توقیعات در پاسخ به شبهات صاحب‌المنازل آوردیم، رک.

۱۳. این نویسنده، رافضیان را به انجام متعه‌های کوچک و بزرگ متهم کرده و سرانجام به متعه دوره‌ای که ساخته مغز علیل او و هم مسلکان اوست پرداخته و متعه را بدترین حرام‌ها معرفی کرده است.^۱

متعه در نزد شیعیان همان است که پیامبر آورده و حدود آن را معین فرموده و در عصر آن حضرت، معمول بوده و سپس عمر بن خطاب آن را تحریم کرده است. حدود متعه که حتی دو نفر در آن اختلاف ندارند عبارت است از:

۱. مهر

۲. مدت

۳. عقد مشتمل بر ایجاب و قبول.

۴. جدایی در پایان مدت یا بذل آن.

۵. نگاه داشتن عده، حرّ باشد یا کنیز، باردار باشد و یا نه.

۶. نبردن ارث.

این، متعه‌ای است که شیعه و سنی بر آن تصریح دارند و به‌خصوص در آثار اهل سنت آمده است.^۲ و در فقه شیعه همان است که یاد کردیم و آن، یک نوع بیش نیست و گوش اهل دنیا جز آن را نشنیده است. فقط در فقه قرن بیستم عصر

۱. الصراح، ۱/۱۱۹

۲. رک: صحیح مسلم، سنن دارمی، سنن بیهقی، تفسیر طبرسی، احکام القرآن جصاص، تفسیر سیوطی، نجومی، ابن کثیر، فخر رازی و تفسیر خازن و کنز العمال.

قصیمی چنین تازه‌هایی یافت شده است. شما این دروغ‌ها را جایی جز در چننه این دین به دنیا فروشان نمی‌یابید:

﴿لكن الشياطين يوحون الى اوليائهم زخرف القول غروراً﴾^۱

۱۴. افسانه گوسفند و دو قوچ و قصه سرداب و تهمت

تحریف قرآن!

علامه امینی رحمته الله می‌نویسد: قلم از طرح و نقل این دروغ‌ها و یاوه‌ها، به لرزه در می‌آید. شیعه از روزگاری که پیامبر برخی اصحاب خود را شیعه خواند، تاکنون، از چنین نسبت‌هایی به دورند.

هرگز حیوانی را به هر عنوان نمی‌آزارند و کاش او از شخص و یا شهری نام می‌برد و سرداب نیز زیرزمینی است که در خانه عسکریین در سامراً محل زندگانی آنان بوده و امام دوازدهم در آن‌جا پنهان نشده است از آن‌جا ظهور نخواهد کرد، که در مکه ظهور خواهد فرمود و کلام آن جماعت در مورد سرداب آشفته است. ابن بطوطه آن را در حله می‌داند و در اخبارالدول در بغداد و دیگری در سامراً و قصیمی هم مطلق گذاشته تا کم‌تر رسوا شود.

این‌ها پاره‌ای از مطلب سبک و دور از نزاکت و ادب

۱. اقتباس از آیه ۱۱۲ انعام. علامه امینی رضی الله عنه به قریب هیجده کتاب فقهی شیعه، مختصر و مفصل اشاره کرده که هماهنگ هستند.

۲. رحلة ابن بطوطه، ۱۹۸/۲.

قصیمی است که به طور گذرا مورد اشاره قرار گرفته و صدها نظیر آن‌ها در کتاب او وجود دارد. هر کس مراجعه کند متوجه می‌شود.

کسانی که در آیات خدا بدون دلیلی که برایشان حاصل شود جدال و کشمکش می‌کنند. نزد خدا و نزد مردمان با ایمان، دشمنی بزرگی می‌ورزند و خدا، این چنین بر تمام دل شخص متکبر جبار، مهر می‌زند.^۱

کتاب‌های فخرالاسلام، ضمی الاسلام و ظهراالاسلام

شماره‌های ۱۱، ۱۲، ۱۳^۲

استاد احمد امین مصری به چه هدف این سه کتاب را نوشته، خودش بهتر می‌داند ما نیز نسبت به اهداف او ناآشنا نیستیم. این نام‌های بزرگ و باعظمت خواننده جست‌وجوگر و بیدار را نمی‌فریبد آن‌گاه که در لابلای آن‌ها سخنانی واهی و دروغ‌هایی رسوا می‌بینند. نام آن کتاب‌ها همانند نام خود نویسنده، نام‌هایی بی‌مسئمی هستند. به خدا سوگند او اگر امین و درستکار بود آبروی علم، دین، کتاب و سنت را حفظ می‌کرد و قلم را از سیاه‌کردن این صفحات، باز می‌داشت و آوازه مقدس اسلام و پیش‌تر شهرت مصر عزیز را با زبان گزنده و هرزه‌اش، زشت نشان نمی‌داد و به دنبال هوای نفس از راه حق منحرف نمی‌شد و به بیراهه نمی‌رفت و بر روی حقایق پرده نمی‌کشید و آن‌ها را برای مردم جز به صورت

۱. مؤمن (غافر)، ۳۵.

۲. هر سه تألیف احمد امین مصری.

واقعی آشکار نمی‌کرد و سخنان را از جایگاه‌هایشان، بیرون نمی‌آورد و ملّتی بزرگ را با نسبت‌های ساختگی متهم نمی‌ساخت و دامن مقدّس آنان را آلوده نمی‌کرد.

اگر تألیفات او اسلامی بودند (آن‌گونه که نام‌هایشان به ذهن می‌آوردند) این قدر پر از گمراهی، دروغ و زورگویی نبودند و از ادب اسلام، ادب علم، ادب زبان و قلم و ادب برادری که قرآن به آن فراخوانده، دور نبودند. اسلامی که امین قرن بیستم (نه قرن چهاردهم) آورده است، با اسلام قرآن رسا و امین وحی الهی در قرن اوّل هجری، در تضاد است.

اگر اسلام آن باشد که این سه کتاب او، مطرح کرده و امین اسلام هم این نویسنده باشد، فاتحه اسلام را باید خواند و از آن درگذشت.

اگر نماد دانشمند و دانش دانشگاه‌الازهر مصر، او باشد، خاک بر سر باد البته شماری از محققان امامیه^۱ در تألیفات ارزشمند خود، به سخنان باطل او پاسخ داده‌اند و کسی که خواهان حقیقت باشد کتاب (تحت رایة الحق)^۲ کافی و بی‌نیازکننده است و شکایت به درگاه خدا داریم:

«بلکه وقتی حقیقت نزدشان آمده تکذیب کرده و در وضعی آشفته قرار گیرند.»^۳

۱. مانند حجت‌های نابغه: سید شرف‌الدین، سید محسن امین و شیخ ما محمد حسین کاشف‌الغطاء

۲. این کتاب را شیخ عبدالله سبیتی، تألیف کرده است.

۳. ق، ۵.

چهاردهم - الجوله فی ربوع الشرق الادنی^۱

قانون عمومی جهانگردی این است که هر سیاح و جهانگرد، سرزمین‌ها و کرانه‌های عالم را از دیدگاه خود و هماهنگ با روحیات و طبیعت شخصی‌اش مشاهده می‌کند. به همین دلیل آنان را در انگیزه‌های متفاوتی برای سیاحت می‌بیند. جهانگردی را می‌بینید که جز دیدار دانشمندان و ادیبان، چیز دیگری را یاد نمی‌کند. دلیل دوم، انگیزه ملاقات با مردان سیاست و درج آرای سیاسی آنان دارد؛ دلیل سوم، تنها بقعه‌ها، آثار و طرز معیشت و اقتصاد را مدنظر دارد و به بیان آب و هوای آزاد و چشمه‌های گذرا و میوه‌های دلخواه می‌پردازد؛ چهارم، عارفی است که شگفتی‌های آفرینش خدای تعالی و حکمت و اتقان صنع خدای را توصیف می‌کند.

سرانجام در این بین، سیاح و جهانگردی درشت خوی، بی‌باک هم وجود دارد که تنها شهوات در نظرش جلوه می‌کند و رسوایی‌ها را می‌بیند به می‌خانه‌ها سر می‌زند و از زنان فاسد سخن می‌گوید. او دروغ‌گویی گناهکار است که با کلمات زشت و خارج از نزاکت آبروی اشخاصی را که در شهر و دیارشان از وی به خوبی پذیرایی نکرده‌اند، بر باد می‌دهد.

نویسنده این سیاحت نامه از دو قسم اخیر است. سزاوار بود که ما درباره او سخن نگوییم؛ لیکن برای آن‌که خواننده را به بعضی از آن چه در حق او ادعا کردیم، مجاب نماییم،

۱. محمد ثابت مصری معلم ممتاز علوم اجتماعی دیرستان قبه. (نام کتاب به فارسی: گردش در

منطقه خاور نزدیک)

نمونه‌هایی را یاد می‌نماییم:

۱. او به برخی از علمای مدفون در نجف، دروغی بسته^۱ که در طلبه هیچ عطار و در کشکول هیچ درویشی یافت نمی‌شود. او بدون آن‌که از عالم نجفی نام برده باشد، در کمال بی حیایی چنان ادعایی کرده و آن نسبت را داده است. روی اموی چگونه حیا کند و خجالت کشد که لذت‌های فجور و گناه، شرم و حیایی برای او نگذاشته است.
۲. او به شیعیان نسبت می‌دهد که علی علیه السلام به رسالت سزاوارتر از پیامبر اکرم است.^۲ او سخنانی در تاریخ امام علی علیه السلام و سبط اکبر امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء نقل کرده که با واقعیت تطبیق نمی‌کند. او استاد علوم اجتماعی در دبیرستان قبه قاهره بوده است، اما سخن او با سخن جهانگرد فرانسوی، که در مجله‌الاحرار بیروت چاپ شده، همسوست. می‌خواهد به مکتب تشیع، رنگ ایرانی بدهد. شما سخنان آنان را بخوانید و بخندید.
۳. قصه مسافرخانه‌های نجف و طرح متعه‌کذایی و بچه‌های متولد از آن متعه‌ها با گوشواره‌ها، دروغ‌هایی که جبهه انسانیت از یاد آن‌ها عرق می‌کند.
۴. او می‌گوید، به اعتقاد شیعه همه صحابه، پس از وفات پیامبر و انکار امامت علی علیه السلام کافر شدند و حتی خود علی علیه السلام بعد از بیعت با ابوبکر کافر شد ولی بعد برگشت و...

۱. الجوله، ۱۰۶.

۲. همان، ۱۰۴.

۵. افسانه‌ای درباره بغض ایرانیان نسبت به عرب و یاهوهایی از این قبیل.

۶. تهمت اتخاذ مشهدالرضا (ع) به جای مکه...! و اظهار کینه نسبت به شاه عباس صفوی. درحالی‌که، شاه عباس که با پای پیاده به زیارت امام رضا رفته به قصد تقرب به خدای تعالی چنان زیارتی را به‌جا آورده است.

۷. عقده‌گشایی نویسنده به احترام گذاشتن به امامزاده‌ها، مانند امامزاده محروق درنیشابور که چنان احترامی را برنتافته است.

۸. ازدواج امام حسن (ع) با شهربانو و کسب فضیلت ساسانی‌ها!

شما غلط‌هایی را در کتاب این نویسنده می‌بینید که از یک بچه دبستانی انتظار نمی‌رود تا او که مدعی استادی در علوم اجتماعی است و علامه امینی (رحمه‌الله) بیش از سی غلط مشخص بیان فرموده است.

پانزدهم- عقیده شیعه^۱

خواننده صاحب نظر در این کتاب، در ابتدا نشانی از نزاکت یافته و می‌پندارد که از فحش و ناسزاهای گزنده خالی است ولی هر چه پیش می‌رود. از نادانی مطلق و بی‌اطلاعی او از آرا و عقاید شیعه، بیشتر آگاه می‌شود. او رجال شیعه و تراجم آنان را نمی‌شناسد و از تألیفات آنان بی‌خبر است. او را از آن

۱. تألیف د. رونالدسن خاور شناس

دروغ‌گویان گناهکار عیبجو، تهمت‌زن خواهید یافت. او مانند شب‌کوری است که در شب تار هیزم جمع می‌کند و نمی‌داند در طناب بار خود چه گرد می‌آورد. او از امتی بزرگ سخن می‌گوید و دربارهٔ عقاید آنان بحث می‌کند؛ اما تنها به کتاب‌های قوم خود، که پر از لاطائلات و نظرهای ساقط و مردود است، یاد و استناد می‌کند، یا به کتاب‌های اهل سنت که به دست دجال‌های نو پدید آمده که با قلم‌های مسموم خود در راه استعمار نوشته‌اند، تکیه کرده است. نمونه‌های ذیل را بخوانید.

۱. افسانه‌ای منسوب به شیعه در روز غدیر
۲. آلوده کردن مکان نزدیک به قبر ابوبکر و عمر
۳. بروز اختلاف پس از جعفر صادق علیه السلام
۴. افزودن چیزی در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

شانزدهم - الوشیعه در نقد عقاید شیعه^۱

دوست داشتم از این کتاب یادی نکنم و احدی حتی صدای آهسته‌ای هم از آن نشنود که آن در شمار کتاب‌هایی است که بیشترین رسوایی‌ها را دارد. لیکن چه باید کرد آن کتاب چاپ و منتشر شده و به دست مردم افتاده است. ناگزیر باید مسلمان را از ارزش این نویسنده آگاه کرد و به نمونه‌هایی از سیاه‌کاری‌هایش که هر صفحه‌اش ننگی است برای امت مسلمان و البته بیشتر برای قوم خود او، اشاره می‌کنم.

۱. تألیف موسی جارالله.

من نمی‌دانم درباره کسی که کتاب خدا و سنت پیامبر را پشت سر نهاده، چه بنویسم. او به تنهایی نزد قاضی رفته و راضی برگشته است و حکم می‌کند و ایراد می‌گیرد و زور می‌گوید و دیگران را به بی‌خردی منسوب می‌دارد، بی‌شرمی کرده و ناکسی نشان می‌دهد و لقب‌های زشت می‌پراکند.

او کتاب خدا را با عقل ضعیف خویش تفسیر به رأی می‌کند، طوری که گویا قرآن در زمان او نازل شده و پیشتر به تفسیر آن نپرداخته‌اند و کسی جز او به شناخت آن، نرسیده است. او شریعتی تازه و نظری نو و آیینی ابتکاری و مذهبی ساخته است که احدی از مبادی اسلام و چیزی از کتاب و سنت، آن را تأیید نمی‌کند.

ارزش این نویسنده - به خود رها شده - و کتاب او چه می‌تواند باشد او امت مسلمان را شریک پیامبرشان می‌داند و آیات یکصد و بیست و هشت توبه و بیست و نه سوره فتح را تفسیر به رأی می‌نماید.

او امت را همانند پیامبر معصوم می‌داند و امت را از امامان داناتر و رشیدتر و امت را در طول تاریخ بی‌نیاز از امام می‌پندارد.

علّامه امینی رحمته الله در جواب این یاوه‌سرایی‌ها می‌نویسد: این مرد گویا در عالم خیال و در حال چُرَت حرف می‌زند. اگر امت چنان است که او می‌گوید آیا امامان داخل آن نیستند؟ و از هدایت و رشدی که امت بهره‌مندند بهره‌ای ندارند؟

به زعم او در میان امت یک جاهل هم یافت نمی‌شود

درحالی که، ما بین مشرق و مغرب را افراد نادان به دین، گرفته که یکی از آن‌ها خود اوست. آیا در میان امت از زمان پیامبر تا به امروز، اختلافی بروز نکرده است؟ بر هیچ عاقلی این معنا پوشیده نیست و شگفت آن که می‌گوید وقتی حادثه‌ای رخ دهد خدا به یکی از افراد امت حکم را نشان می‌دهد که وارث پیامبر است. به برکت رسالت او رشد یافته است. پس نیازی به امامان معصوم نیست!

بدون شک، پیامبر ﷺ از وجود و بروز اختلاف در میان امت خود آگاه بود که حدیث ثقلین را مرجع معرفی فرموده است.^۱ از سخنان باطل او، یاوه‌هایش دربارهٔ متعه است که آن را به ازدواج‌های جاهلی مانند کرده است.

علّامه امینی رحمته الله در پاسخ او: ابتدا سخن اهل سنت را در آن زمینه، شاهد آورده است. چنان‌که حد و حدود آن را از دیدگاه اسلام با سیزده مأخذ معتبر گوشزد فرموده و نیز اولین بازدارنده از آن را پس از رسول خدا نام برده است و نظر صحابه و تابعین را با یاد بیست مورد، راجع به متعه بیان کرده است.

پندی نیکو

اکنون حقیقت آشکار شد

هدف ما از انتقاد چند عنوان کتاب، آن است که وجدان جهان اسلام را به این امر معطوف بداریم که، امروز به وحدت

۱. علّامه امینی رحمته الله در این زمینه سخنان ارزشمندی مطرح کرده است. رک: الغدير، ۳/۳۲۶ -

اجتماعی و نگاهبانی از مرزبانی اسلامی که سیل‌های بنیان‌کن آن را تهدید می‌کند، به شدت نیازمندیم.

ای مسلمانان! اگر موقعیت من و این‌که سخن از یاد آیات خدا به میان می‌آورم برای شما سخت است من به خدا توکل کرده و دل بسته‌ام.

شما را به خدا قسم هیچ تبلیغی به اندازه این کتاب‌های یاد شده در پراکندن صفوف مسلمین و فساد نظام اجتماعی و زوال شکوه وحدت عربی و گسستن رشته‌های اخوت اسلامی و ایجاد کینه و برافروختن آتش دشمنی بین گروه‌های مسلمان، مؤثر تواند بود؟ ای مسلمانان هم کیش من به دنبال من باشید تا شما را به راه رشد و رستگاری هدایت کنم.

این کتاب‌های شانزده‌گانه بر ضد قرآن هستند و این بانگ‌های نحس، فساد و منکر را در محیط‌های دینی دامن می‌زنند و این کلام‌های پوچ بنیاد مکارم اخلاقی را که پیامبر برای تکمیل آن‌ها مبعوث شده است، از بن بر می‌اندازد و این قلم‌های زهرآگین، امت مسلمان را از سعادت و پیشرفت باز می‌دارد و در راه تعالی، ایجاد مانع می‌کند و تمام نقشه‌های اصلاح را از بین می‌برد.

ای مردم!

﴿قد جاء تکم موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور﴾

پندی از پروردگارتان آمد و شفایی برای دردهای سینه‌ها.

عقائد اسلامی دینی، مربوط به اجتماع مسلمانان است و هر کس مسلمان باشد در آن‌ها شریک است. پس هر کس

عاطفه دینی دارد، از دین اسلام و کیان امت مسلمان دفاع کند و تفرقه افکنان را افشا نماید و اگر کسی و یا گروهی لغزشی و یا خطایی داشت، نباید به آن بهانه شکاف در صفوف ایجاد شود. زمین از آن خداست و همه اش محیط زندگانی مسلمان صادق است و اسلام، آیین حکومت اوست همه باید در زیر پرچم حق و کلمه توحید زندگی کنند و هر کجا باشند صادقانه با هم برادر باشند. این وظیفه آحاد مسلمانان است و اما دولت ها و حکومت های عزیز اسلامی که همگی ملت هایی وابسته به حکومت بزرگ اسلامی اند و اعضای این اندام سالم؛ آن ها باید توحید را پاس بدارند، عزت و شرف را حفظ کنند و به دنبال ترقی و پیشرفت باشند. آیا این ننگ و عار نیست مصری که در قرون گذشته مایه افتخار بود، حکومت آن اجازه می دهد که چنین کتاب هایی که آوازه نیکوی او را زشت می کند، چاپ و منتشر نمایند. آیا عیب نیست آن مصر سرافراز با دانشمندان نیک نامش امروز با دجالان و قلم به مزدانی خائن شناخته شود؟ و گفته شود فقیه آن، موسی جارالله، دانشمندش قصیمی و مصلحش احمد امین و عضو کنگره اش رشید رضا و دکترش طه حسین و تاریخ نگارش خضری و استاد جامعه شناسش محمد ثابت و شاعرش عبدالظاهر است؟!

آیا وقت آن نرسیده که دل ها برای یاد خدا به خشیت افتد؟

آیا یک انسان مصری می پندارد که نشر چنین کتاب هایی

مایه حیات ملت مصر است؟ و آن‌ها شعور نسل بافرهنگ را
بیدار نگاه می‌دارد؟ و آنان را در حرکت‌های علمی، ادبی،
اخلاقی، دینی و اجتماعی، پیش می‌برد؟!

آنگاه علامه امینی رحمته الله آن روز عراق را مورد ملامت قرار
می‌دهد که چگونه اجازه می‌دهند آن نوع کتاب‌ها که قداست
نجف و مردم شریف عراق را زیر سؤال برده‌اند، چاپ و
منتشر شود؟

﴿ذلک یوعظ به من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر ذالکم ازکی
لکم و اطهر﴾^۱

این پندی است برای کسانی که به خدا و روز آخرت ایمان
دارند و این شما پاکیزه و پاک‌تر است.